

در باره «سرمایه»

مارکس

﴿۲﴾

* نویسنده: فردریش انگلس

* ترجمه:

۱. پیشگفتار – بخش ۱ ج. آزاده

۲. کارل مارکس دربارهٔ سرمایه

نوشته شده برای فورت ناتیلی رویو..... م. رضا

۳. بخش // و /// م. رضا

* از: انتشارات مازیار

* چاپ اول فروردین ماه ۱۳۵۸

* تکثیر کتاب از: اتحادیه دانشجویان ایرانی، امئو – سوئد

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۳۸۴/۱۱/۲۲ (۲۰۰۶/۰۲/۱۱ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

nasim@comhem.se و melh9000@yahoo.com

فهرست مطالب

صفحه

II. خلاصه ای از سرمایه

کارل مارکس، سرمایه. جلد اول. کتاب اول

روند تولید سرمایه داری

بخش اول – کالا و پول

۱. کالا، آنطور که هست

۲. پروسه مبادله کالا

۳. پول، یا گردش کالاها

۵

۵

۷

۸

۸	الف – معیار ارزشها (با فرض طلا = پول)
۹	ب – وسیله گردش
۹	(i) دگردیسی کالاها
۱۱	(ii) جریان پول
۱۲	(iii) سکه، سمبل ارزش
۱۳	ج – پول
۱۳	(i) احتکار
۱۴	(ii) وسیله پرداخت
۱۵	(iii) پول جهانی
۱۶	بخش دوم – تبدیل پول به سرمایه
۱۶	۱. فرمول عمومی سرمایه
۱۹	۲. تضادهای فرمول عمومی
۲۱	۳. خرید و فروش نیروی کار
۲۳	بخش سوم – تولید ارزش اضافی مطلق
۲۳	۱. پروسه کار و پروسه تولید ارزش اضافی
۲۶	۲. سرمایه ثابت و متغیر
۲۷	۳. نرخ ارزش اضافی
۲۸	۴. روز – کار
۳۲	۵. نرخ و حجم ارزش اضافی
۳۴	بخش چهارم – تولید ارزش اضافی نسبی
۳۴	۱. مفهوم ارزش اضافی نسبی
۳۵	۲. تعاون
۳۹	۳. تقسیم کار و کارگاه (مانوفاکتور)
۴۲	۴. ماشین و صنایع جدید
۴۲	الف. ماشین، آنطور که هست

۴۵	ب. غارت نیروی کار بوسیله ماشین
۴۸	ج. کارخانه در شکل کلاسیک (تاریخی) آن
۴۹	د. مبارزه کارگران برعلیه نظام کارخانه و ماشین
۵۰	ه. ماشین و ارزش اضافی
۵۲	بخش پنجم – بررسی های بیشتری درباره تولید ارزش اضافی
۵۲	* زیرنویس ها

//

خلاصه ای از سرمایه

کارل مارکس – سرمایه

جلد اول. کتاب اول

روند تولید سرمایه داری

ثروت جوامعی که تولید سرمایه داری در آنها حکمفرما می‌باشد عبارت از کالا است. کالا چیزی است که دارای ارزش مصرفی می‌باشد؛ ارزش مصرفی در تمام اشکال جامعه وجود دارد، اما در جامعه سرمایه داری علاوه بر آن، ارزش مصرفی منبع تأمین کننده ارزش مبادله است.

ارزش مبادله عامل قابل مقایسه سومی (tertium Comparationis) را در بردارد که به وسیله آن سنجیده می‌شود: کار، ماده اجتماعی مشترک ارزش های قابل مبادله، یا اگر بخواهیم دقیق تر باشیم، زمان کار اجتماعاً لازم مدفون شده در آنها.

درست همانطور که یک کالا چیزی دو وجهی است: یعنی ارزش مصرفی و ارزش مبادله، بر همین منوال کاری که در آن ذخیره گردیده به دو صورت معین می‌شود: از یک جهت، به صورت فعالیت تولیدی مشخص، کار بافندگی، کار خیاطی و غیره — یا کار مفید؛ از جهت دیگر به صورت مصرف ساده نیروی کار انسانی، کار (عمومی) مطلق متراکم شده. اولی ارزش مصرفی را بوجود می آورد و دومی ارزش مبادله را؛ تنها دومی است که از لحاظ مقداری قابل مقایسه است (تفاوت بین کارهای ماهرانه و غیرماهرانه، ساده و مرکب، این امر را مسجل می گرداند).

از این رو ماده متشکله ارزش مبادله کار مطلق است و مقدار آن، مدت زمان کار مطلق. حال برای اینکه به شکل ارزش مبادله توجه کنیم.

(۱) y کالای ب x کالای الف؛ ارزش یک کالا در برابر ارزش مصرفی کالای دیگر ارزش نسبی آن است. عبارت تساوی دو کالا، صورت ساده ارزش نسبی است. در معادله بالا y کالای ب همان معادل است. در آن x کالای الف ارزش خود را متمایز از شکل طبیعی خویش (شکل طبیعی کالا) بدست می آورد، در حالیکه y کالای ب در همان زمان قابلیت مبادله مستقیم را حتی در شکل طبیعی خودش کسب می نماید. ارزش مبادله یک کالا به وسیله روابط مشخص تاریخی بر ارزش مصرفی آن نقش می بندد. از اینرو، کالا نمی تواند ارزش مبادله خود را با ارزش مصرفی خودش معین سازد، بلکه فقط آنرا در ارزش مصرفی کالای دیگری بیان میکند. تنها در معادل قرار دادن دو محصول واقعی کار است که خاصیت کار

واقعی متراکم شده در آن دو بعنوان کار مطلق انسانی متجلی میگردد، یعنی نمی توان بعنوان تنها شکل تجسم کار مطلق، یک کالا را به کار واقعی تراکم یافته در خودش نسبت داد، بلکه بهمین طریق ممکن است به کار واقعی متراکم شده در کالاهای نوع دیگر نسبت داده شود. معادله y کالای ب $= x$ کالای الف لزوماً بر این امر دلالت میکند که x کالای الف همچنین میتواند با ارزش مصرفی کالاهای دیگری نیز بیان شود، بنابراین:

(۲) x کالای الف $= y$ کالای ب $= z$ کالای ج $= v$ کالای د $= u$ کالای ه $=$ غیره و غیره. این صورت بسط داده شده فرم نسبی ارزش است. در اینجا x کالای الف دیگر بهیچوجه به یک کالای قابل مبادله اشاره نمی کند، بلکه به همه آن کالاها بعنوان تنها شکل های مجسم و محسوس کاری که در آن عرضه شده رجوع می نماید. اما عکس ساده قضایای فوق منجر میشود به

(۳) صورت دوم و معکوس ارزش نسبی:

x کالای الف $= y$ کالای ب

x کالای الف $= v$ کالای ج

x کالای الف $= u$ کالای د

x کالای الف $= t$ کالای ه

و غیره و غیره.

در اینجا به کالاها صورت عمومی نسبی ارزش (۲۶*) داده شده که در آن همه کالاها از ارزش مصرفی خود مجزا گردیده و معادل x کالای الف بعنوان تجسم مادی کار مطلق قرار گرفته اند؛ x کالای الف شکل عام معادل برای تمام کالاهای دیگر است؛ این کالا، معادل عمومی آنهاست؛ کاری که در آن صورت مادی بخود گرفته نمایشگر تجلی کار مطلق، یعنی کار به مفهوم کلی در خود آن است. حال به هر صورت،

(۴) هر کدام از کالاهای مجموعه بالا میتواند نقش معادل عمومی را ایفا نماید، اما در یک زمان مشخص فقط یکی از آنها میتواند چنین نقشی داشته باشد، چرا که اگر تمام کالاها معادل عمومی بودند، هر یک از آنها به نوبه خود دیگران را از اجرای چنین نقشی معاف میداشت. از لحاظ منطقی شکل (۳) بوسیله x کالای الف فراهم نگردیده، بلکه به وسیله کالاهای دیگر صورت یافته است. لذا یک کالای مشخص بایستی برای مدتی نقش معادل را ایفا کند — در یک زمان دیگر ممکن است این کالا جای خود را به کالای دیگری بدهد — و تنها از این طریق است که یک کالا، کاملاً تبدیل به کالا میشود. این کالای بخصوص که با

شکل طبیعی خودش بعنوان معادل عمومی شناخته میشود، پول است. مشکلی که در رابطه با کالا وجود دارد این است که، همانند تمام مقولات شیوه تولید سرمایه داری، کالا درواقع نمایانگر روابطی فردی تحت یک پوشش مادی است. تولید کنندگان کارهای متفاوت خود را به عنوان کار عمومی انسانی، بوسیله ربط دادن محصولاتشان با یکدیگر بعنوان کالاها، مربوط میسازند - آنها نمی توانند بدون واسطه قرار دادن اشیاء از عهده این کار برآیند - بنابراین رابطه اشخاص به صورت رابطه اشیاء ظاهر میگردد. برای جامعه ای که تولید کالائی بر آن حکمفرماست، مسیحیت، بویژه پروتستانیسیم، مذهب مناسب است.

۲. پروسه مبادله کالا

در جریان مبادله است که یک کالا خود را بعنوان کالا تثبیت مینماید. صاحبان دو کالای مختلف بایستی مایل باشند تا کالاهایشان را مبادله کنند و بنابراین میباید یکدیگر را بعنوان مالک بشناسند. این رابطه قانونی، که شکل ظاهری آن قرارداد نام دارد، تنها رابطه ای از خواست ها و تمایلات است که رابطه اقتصادی را منعکس می نماید. محتوای آن به وسیله خود رابطه اقتصادی معین می گردد. (P. 45[84]) یک کالا برای کسی که مالک آن نیست به مفهوم یک ارزش مصرفی است، و برای مالک آن مفهوم ارزش غیر مصرفی دارد. از اینجا نیاز به مبادله به وجود می آید. اما هر صاحب کالائی، تا آنجا که مبادله یک پروسه فردی را طی میکند، مایل است آن ارزش های مصرفی به خصوصی را در مبادله بدست آورد که به آنها نیازمند است. از طرف دیگر، او میخواهد که کالایش بعنوان یک شیئی دارای ارزش شناخته شود، یعنی در مقابل هر کالائی، حال چه کالایش برای یک صاحب کالای دیگر دارای ارزش مصرفی باشد، چه نباشد. در این حد، مبادله برای او یک پروسه بطور کلی اجتماعی است. اما، یک پروسه واحد نمی تواند در یک زمان برای تمام صاحبان کالا، هم فردی و هم بطور کلی اجتماعی باشد. هر صاحب کالائی، کالای خودش را بعنوان یک معادل عمومی در نظر میگیرد، در حالیکه تمام کالاهای دیگر معادله های ویژه (غیر عمومی) بسیاری در برابر آن می باشند. از آنجا که تمام صاحبان کالا به یک طریق عمل می نمایند، هیچ کالائی معادل عمومی قرار نمی گیرد، و از اینرو هیچ کالائی صورت عمومی نسبی ارزش، که در آن

کالاها بعنوان ارزش، معادل قرار گرفته و بعنوان مقادیری از ارزش مقایسه میشوند، به خود نمی گیرند. بنابراین آنها دیگر به هیچوجه بعنوان کالا در مقابل یکدیگر قرار نمی گیرند، بلکه تنها به صورت محصولات روبرو میشوند. (p. 47[86].)

کالاها تنها به وسیله مقایسه با یک کالای معادل عمومی است که میتوانند بعنوان ارزش و از اینرو کالا، با یکدیگر مربوط شوند. اما فقط عملکرد اجتماعی است که قادر میباشد یک کالای به خصوص را معادل عمومی – یا پول، قرار دهد.

تضاد پابرجائی که در یک کالا بعنوان وحدت بی واسطه ارزش مصرفی و ارزش مبادله، و بعنوان محصول کار مفید فردی... و تجسم اجتماعی بلاواسطه کار مطلق انسانی وجود دارد، آرام نخواهد گرفت تا وقتی که این تضاد به تبدیل کالا، به کالا و پول منجر گردد. (p. 48 [87].) از آنجا که تمام کالاها، تنها معادل های ویژه پول می باشند، و پول معادل عمومی آنهاست، همگی بعنوان کالاهای ویژه به کالای عمومی یعنی پول نسبت داده میشوند. (P. 51 [89].) پروسه مبادله، به کالائی که تبدیل به پول میشود، نه ارزش کالا را، بلکه شکل ارزشی آن را می بخشد. (P. 51 [90].) خرافه پرستی Fetishism = اعتقاد به نیروی ماوراءالطبیعه اشیاء) میگوید: به نظر نمی رسد که یک کالا تنها به این علت بعنوان پول شناخته میشود که دیگر کالاها ارزش خود را بوسیله آن بیان می کنند، بلکه برعکس، به نظر میرسد که آنها ارزش خود را به این علت با این کالا بیان میکنند پول است.

۳. پول، یا گردش کالاها

الف. معیار ارزش ها

(با فرض طلا = پول)

پول، بعنوان معیار ارزش، شکل ضروری مجسم و محسوس معیار ارزش پایدار در کالاها یعنی زمان کار لازم است. بیان ساده نسبی ارزش کالاها در پول، y پول $x =$ کالای الف، قیمت آن کالاهاست. (P. 55 [95].)

قیمت یک کالا، یعنی شکل پولی آن، در پولی تصوری بیان میشود؛ از اینرو پول تنها بطور ایده آل معیار ارزش هاست. (P. 57 [95].)

همینکه تبدیل ارزش به قیمت صورت گرفت، از لحاظ فنی، گسترش بیشتر مفهوم معیار ارزش ها به معیار قیمت ضرورت می یابد، یعنی، یک مقدار طلا ثابت فرض شده که بوسیله آن مقادیر مختلف طلا سنجیده میشود. این کاملاً با معیار ارزش ها، که خودش به ارزش طلا بستگی دارد متفاوت است، در حالیکه ارزش طلا برای معیار قیمت ها فاقد اهمیت است. (P. 59 [97-98].)

همینکه قیمت ها با واژه های محاسباتی طلا بیان شدند، پول بعنوان پول محاسباتی عمل می نماید.

هرگاه قیمت، بعنوان نمایشگر مقدار ارزش یک کالا، بیان کننده نسبت مبادله آن با پول باشد، عکس این قضیه نتیجه نمی گردد که شاخص نسبت مبادله این کالا، با پول، لزوماً بیانگر مقدار ارزش آن باشد. فرض کنید که موقعیت هائی فروش یک کالا را بالاتر یا پایین تر از ارزش آن ممکن ساخته و یا باعث میشود، این قیمت های فروش با ارزش کالا تطبیق نمی کند، معهذا اینها قیمت های کالا هستند؛ زیرا که آنها (۱) شکل ارزشی کالا، یعنی پول میباشند و (۲) بیان کننده نسبت مبادله کالا با پول هستند.

بنابراین، احتمال عدم تطابق مقداری بین قیمت و مقدار ارزش در خود شکل قیمت ارائه میشود. این امر بهیچوجه نقیصه این شکل نیست، بلکه برعکس آن را بعنوان شکل کاملاً مناسب یک شیوه تولیدی که در آن مقررات تنها قادر است خود را بعنوان «قانون کورکورانه میانگین بی نظمی ها» تحمیل نماید، معین میسازد. معهذا، شکل قیمت هم ممکن است یک تضاد کیفی را در خود پیروارند، بطوریکه رویهمرفته دیگر قیمت بیان کننده ارزش نباشد... وجدان، شرف، و غیره میتواند... بوسیله قیمت شان شکل کالا بخود بگیرند. (P. 61 [102].)

سنجش ارزش ها بوسیله پول، یعنی در شکل قیمت، در بردارنده ضرورت بیگانگی (از ارزش واقعی) است، و قیمت گذاری ایده آل، بناچار قیمت گذاری واقعی (عملی) را بدنبال خواهد داشت. و اینست گردش کالا.

ب. وسیله گردش

(I) دگردیسی کالاها

شکل ساده: C-M-C. محتوای مادی (جنسی) آن C-C. ارزش مبادله مورد واگذاری قرار

میگیرد و ارزش مصرفی تصاحب میشود.

آلفا a مرحله اول: $C-M =$ فروش، که برای این امر دو نفر لازم است، از این رو احتمال عدم موفقیت وجود دارد، یعنی فروش پائین تر از ارزش کالا، یا اگر ارزش اجتماعی کالا تغییر کند، حتی فروش پائین تر از هزینه تولید. «تقسیم کار، محصول کار را به کالا تبدیل میکند، و بدین وسیله تبدیل آن را در مرحله بالاتر به پول ضروری میسازد.» در همان حال این امر تحقق این استحاله را هم کاملاً تصادفی می نمایاند. (P. 67 [108]). اما، اگر پدیده را در شکل خالص آن مورد توجه قرار دهیم، $C-M$ این پیش فرض را در خود دارد که دارنده پول (مگر اینکه یک تولید کننده طلا باشد)، پول خود را قبلاً از طریق مبادله با کالاهای دیگری به دست آورده؛ لذا این جریان برای خریدار تنها عکس قضیه یعنی $M-C$ نیست، بلکه دارای این پیش فرض است که او (خریدار) یک فروش قبلی انجام داده، و چیزهایی از این قبیل، بطوری که ما با رشته بی پایانی از فروش و خرید مواجه هستیم.

بتا B، همین موضوع در مرحله دوم اتفاق می افتد، $M-C$ ، یعنی خرید، که در عین حال برای طرف دیگر مبادله یک فروش است.

گاما γ ، از این رو تمام پروسه گردشی از خرید و فروش است. یعنی گردش کالا. این امر بکلی با مبادله مستقیم محصولات تفاوت دارد؛ اولاً، محدودیت های فردی و محلی مبادله مستقیم محصولات درهم شکسته شده و متابولیسم (۲۷*) کار انسانی ممکن گشته است، ثانیاً، در اینجا از قبل مشخص می گردد که سرتاسر پروسه بر مناسبات اجتماعی متکی است که دارای رشد خودبخودی بوده و مستقل از عوامل فردی می باشد. (P. 72 [112]). مبادله ساده در یک عملکرد مشخص مبادله ملغی شده است، یعنی جائیکه هر یک از طرفین ارزش غیر مصرفی را بخاطر ارزش مصرفی به مبادله می گذارد؛ و گردش کالا بطور نامحدود ادامه می یابد. (P. 73 [112]).

نظریه جزمی (دگم) اقتصادی نادرست میگوید: گردش کالا، الزاماً تعادل خرید و فروش را در بر دارد، بدلیل اینکه هر خریدی، همچنین یک فروش نیز هست و بالعکس — مثل این است که بگوئیم هر فروشنده ای خریدارش را هم با خود به بازار می آورد. (۱) خرید و فروش از یک طرف عمل یکسان دو شخص است که در قطب های مخالف یکدیگر قرار گرفته اند (قطب های دو انتهای محور یک کره می باشند)؛ از طرف دیگر، آنها دو قطب مخالف عملکردهای یک شخص واحدند. لذا مشخصه خرید و فروش حکم میکند تا وقتی که کالا به فروش نرسیده، بدون استفاده باقی بماند، و همینطور هم هست که این حالت میتواند عملاً به

وقوع بپیوندد. (۲) C-M یک پروسه فرعی (جزئی)، و به طریق مشابه یک پروسه مستقل میباشد و متضمن این امر است که، دریافت کننده پول میتواند موقعی را که در آن هنگام پول خود را مجدداً به کالا تبدیل میکند، انتخاب نماید. او میتواند منتظر بماند. وحدت درونی پروسه های مستقل C-M و M-C، دقیقاً به دلیل استقلال این پروسه ها، در تفاوت های ظاهری آنان جریان می یابد؛ و هنگامیکه این پروسه های وابسته به درجه معینی از استقلال میرسند، وحدت آنان خود را در یک بحران آشکار میسازد. ازاینرو امکان پذیری این امر (بحران) در اینجا از قبل ارائه گردیده است.

در حالیکه پول در گردش کالاها نقش واسطه را ایفا میکند، وسیله گردش است.

(II) جریان پول

پول وسیله ای است که با کمک آن هر کالای واحدی وارد جریان گردش میشود و از آن خارج میگردد؛ خود آن همیشه در جریان باقی میماند. بنابراین، اگر چه گردش پول تنها بیان گردش کالاهاست، بنظر میرسد که گردش کالاها نتیجه گردش پول میباشد. از آنجا که پول همیشه در مدار گردش باقی می ماند، این سؤال مطرح میگردد که: چه مقدار پول در میدان گردش وجود دارد؟

مقدار پول در گردش به وسیله مجموع قیمت کالاها (با ارزش پول ثابت)، و این یک (مجموع قیمت کالاها) به وسیله مقدار کالاهای در گردش معین میگردد. با فرض اینکه مقدار کالاها معین باشد، مقدار پول در گردش با نوسانات قیمت کالاها تغییر میکند. حال، از آنجائیکه یک سکه واحد در یک مدت معین همیشه بطور پی در پی واسطه تعدادی از معاملات قرار میگیرد، برای یک مدت زمان مشخص خواهیم داشت:

$$\begin{array}{l} \text{مقدار پولی که بعنوان وسیله گردش} \\ \text{عمل میکند (p. 80 [120].)} \\ \text{مجموع قیمت کالاها} \\ \text{-----} = \\ \text{تعداد گردش هائی که برای} \\ \text{یک واحد پول اتفاق افتاده} \end{array}$$

از اینرو هرگاه پول کاغذی در جریان یک گردش اشباع شده (Circulation Saturated) قرار

گیرد، میتواند به جای طلا مورد استفاده واقع شود. از آنجا که جریان پول تنها پروسه گردش کالا را منعکس مینماید، سرعت گردش آن بازتابی از تغییر شکل کالاها، و سکون آن جدائی خرید از فروش و توقف متابولیسم اجتماعی است. منشاء این توقف البته نمی تواند از خود جریان گردش که تنها پدیده را بنمایش میگذارد، مشاهده گردد. اشخاص ابله این پدیده را به کمبود مقدار کافی از وسیله گردش نسبت میدهند (p. 81 [121]).

بنابراین: (۱) هرگاه قیمت کالاها ثابت بماند، مقدار پول در گردش با ازدیاد مقدار کالاهای در گردش و یا کُندی گردش پول، بالا می رود؛ و در حالت عکس پائین می افتد.

(۲) با بالا رفتن عمومی قیمت کالاها، مقدار پول در گردش، بشرط آنکه مقدار کالاها کاهش یافته و یا سرعت گردش به همان نسبت افزایش یابد، ثابت می ماند.

(۳) با پائین آمدن عمومی قیمت کالاها، عکس قضیه (۲) صادق است. بطو کلی، حد متوسط تقریباً ثابتی وجود دارد که انحرافات قابل ملاحظه ای نسبت به آن رخ میدهد. این انحرافات بطور تقریبی، منحصرأ از نتایج بحران ها میباشند.

(III) سکه. سمبل ارزش

معیار قیمت ها به وسیله دولت تثبیت میگردد، همانطور که نامگذاری مقدار معینی طلا _ یعنی سکه، و ضرب سکه به وسیله او انجام میگردد. در بازار جهانی مجدداً لباس های ملی در آورده میشود (در اینجا حق الضرب فاقد اهمیت است)، بطوریکه سکه و شمش تنها از لحاظ شکل تفاوت میکنند. اما سکه (طلا) در جریان گردش سائیده میشود؛ طلا بعنوان وسیله گردش با طلا بعنوان معیار قیمت ها تفاوت دارد. سکه بیشتر و بیشتر بعنوان سمبلی از محتوای رسمی آن قرار میگیرد.

در اینجا امکان بالقوه تعویض پول فلزی (طلا) با پلاکها و سمبل های فلزی ارائه گردیده است. ازاینرو: (۱) ضرب محدود سکه های مس و نقره، که از استقرار همیشگی آنها به جای پول طلای واقعی بدین وسیله جلوگیری میشود که معامله با این سکه ها تا مبلغ معینی محدود میگردد. مقدار فلز موجود در آنها بطور کاملاً اختیاری بوسیله قانون معین میگردد، و از این رو عملکرد آنها بعنوان مسکوک، مستقل از ارزششان قرار میگیرد. لذا قدم بعدی بسوی سمبل های کاملاً بدون ارزش امکان پذیر میگردد؛ (۲) پول کاغذی، یعنی پول کاغذی که به وسیله دولت منتشر شده و گردش آن اجباری است. (در اینجا هنوز از پول اعتباری

بحث نمیکنیم.) تا آنجا که این پول کاغذی عملاً بجای پول طلا گردش می کند، قوانین گردش پول شامل آن میگردد. تنها نسبتی که پول کاغذی جایگزین طلا میشود، میتواند موضوع یک قانون ویژه قرار گیرد، که این قانون عبارت از این است که نشر پول کاغذی باید به اندازه ای محدود گردد که مقدار طلای جایگزین شده به وسیله آن عملاً می بایست در گردش باشد. درجه اشباع گردش نوسان می نماید، ولی در همه جا تجربه مقدار حداقلی را مشخص میسازد که هیچوقت پائین تر از آن قرار نمی گیرد. به اندازه این حداقل میتوان پول منتشر نمود. هرگاه بیشتر از این حداقل نشر یابد، بمحض اینکه درجه اشباع تا حداقل آن پائین بیاید، بخشی از پول ها شناور میشود. در آن حالت مقدار کل پول کاغذی موجود در دنیای کالا، هنوز فقط جایگزین آن مقدار طلا میگردد که بوسیله قوانین پابرجای همین دنیا تعیین میشود، و بنابراین فقط قابل جایگزینی هست (۲۸*). پس هرگاه مقدار پول کاغذی جایگزین شده دو برابر مقدار طلای قابل جذب گردد، هر قطعه پول کاغذی به نیمی از ارزش اسمی خود مستهلک میشود. درست مثل اینکه طلا در عملکرد خود بعنوان معیار قیمت ها، دچار تغییر ارزش شده باشد. (P. 89 [128].)

ج. پول

(I) احتکار

با پیدایش اولیه گردش کالا، نیاز و تمایل شهوت آلود به چنگ آوردن محصول C-M یعنی پول ظاهر میگردد. صرفاً از نظر موضوع دگرگونی ماده، این تغییر شکل نقطه پایانی در خود است. پول در یک اندوخته، بیجان شده و گردشش متوقف میگردد؛ فروشنده کالا تبدیل به محتکر پول میشود. (P. 91 [130].)

این شکل دقیقاً در ابتدای گردش کالا حکمفرما بود. مثلاً در آسیا. با توسعه بیشتر گردش کالائی، هر تولیدکننده کالا می بایستی برای خود the nexus rerum، وثیقه اجتماعی — یا پول را تأمین نماید. بنابراین، اندوخته ها در همه جا انباشته میشوند. توسعه گردش کالائی قدرت پول را افزایش میدهد، یعنی شکل مطلقاً اجتماعی ثروت که همیشه برای مصرف آماده است. (P. 92 [131].) میل به احتکار طبیعتاً مرزی نمی شناسد. از نظر کیفی، یا نسبت به شکل آن، پول فاقد محدودیت است، پول یعنی نمایشگر عمومی ثروت مادی، زیرا که پول مستقیماً قابل تبدیل به هر کالائی است. اما از نظر کمی، هر مجموعه واقعی از پول محدود است، و

بنابراین بعنوان یک وسیله خرید تنها دارای اثر محدودی است. این تضاد همیشه محتر را دوباره و دوباره به کار سیزیف (۲۹*) مانند (بیهوده) انباشت میراند. به علاوه، انباشت طلا و نقره به صورت ورقه، هم بازار تازه ای برای این فلزات بوجود میآورد و هم یک منبع پنهان پول ایجاد میکند. احتکار بعنوان کانالی برای تغذیه و زهکشی پول در گردش و همراه با نوسانات مداوم درجه اشباع گردش عمل میکند. (P. 95 [134].)

(II) وسیله پرداخت

با توسعه گردش کالائی شرایط نوینی ظاهر میگردد: بیگانگی یک کالا از تجسم قیمت آن بتدریج شکل میگیرد. کالاها به مدت زمانهای متفاوتی برای تولیدشان نیازمندند؛ آنها در فصل های مختلفی تولید میشوند، برخی از آنها بایستی به بازارهای دوری فرستاده شوند و غیره. از اینرو ممکن است شخص A قبل از اینکه خریدار B قادر به پرداخت گردد، فروشنده باشد. عمل، شرایط پرداخت را به این طریق تنظیم میکند: A یک اعتبار دهنده میشود، B یک مدیون، و پول بعنوان وسیله پرداخت تعیین میگردد. بنابراین رابطه اعتبار دهنده و مدیون از قبل خصومت آمیز میشود. (این امر میتواند مستقل از گردش کالائی هم اتفاق بیفتد، برای مثال، در دوران قدیم و قرون وسطی.) (P. 97 [135].)

در این رابطه، پول با این عنوان ها عمل میکند: (۱) بعنوان معیار ارزش در تعیین قیمت کالای فروخته شده؛ (۲) بعنوان یک وسیله ایده آل برای خرید. با احتکار، پول از گردش خارج میشود، در اینجا بعنوان وسیله پرداخت، وارد جریان گردش میشود، اما این عمل فقط بعد از آنکه کالا از جریان گردش خارج شد صورت میگیرد. خریدار مقروض، به این خاطر فروش میکند تا بتواند دین خود را پرداخت نماید؛ در غیر این صورت اجناس او را به حراج خواهند گذارد. بنابراین، اکنون از طریق یک ضرورت اجتماعی که مستقل از روابط مربوط به گردش ظهور می نماید، پول در شکل خودش، تبدیل به نقطه پایان فروش میگردد. (PP. 97-98 [136].)

عدم همزمانی خرید و فروش، که باعث ظهور نقش پول بعنوان وسیله پرداخت میگردد، در عین حال بر اقتصاد حوزه گردش تأثیر میگذارد، پرداخت ها در یک نقطه مشخص متمرکز میگردند. وایرمنت (Virements) (تأدیه پول از حساب خود به حساب یک نفر دیگر به وسیله حواله) در قرون وسطی در لیونز (۳۰*) (Lyons)، تنها مانده خالص موازنه پرداخت های

ادعائی از دو طرف بود. (P. 98 [137].)

تا آنجا که پرداخت ها متوازن باشند، پول تنها بطور ایده آل بعنوان پول محاسباتی یا معیار ارزش ها عمل میکند. تا آنجا که پرداخت های واقعی بایستی صورت گیرد، پول بعنوان یک واسطه گردش و یا تنها بعنوان شکل وساطت گرو محو شونده متابولیسیم ظاهر نمی شود، بلکه بعنوان تجسم کار اجتماعی، بعنوان وجود مستقل ارزش مبادله و بعنوان کالای مطلق نمایان میگردد. این تضاد مستقیم در آن مرحله ای از تولید و بحرانهای تجاری بیرون میریزد که بحران پولی نامیده میشود. این بحران فقط در جایی اتفاق می افتد که سلسله گسترش یابنده پرداخت ها، و یک سیستم ساختگی برقراری آنها، بطور کامل توسعه یافته باشد. با اختلالات عمومی تری در این مکانیسم، سوای اینکه منشاء آنها کجا باشد، پول فوراً و بطور ناگهانی از شکل ایده آل خود بعنوان پول محاسباتی به نقدینه بی ارزشی تبدیل میشود؛ کالاهای ناسپاس دیگر بهیچوجه نمی توانند با آن مبادله گردند. (P. 99 [138].)

پول اعتباری از عملکرد پول بعنوان وسیله پرداخت ناشی میگردد. اسناد دیون نیز بنوبه خود گردش میکنند تا این دیون را به دیگران منتقل نمایند. با سیستم اعتباری، نقش پول بعنوان وسیله پرداخت مجدداً گسترش می یابد؛ در این مقیاس پول شکل های وجودی خود را پیدا می کند، که در این اشکال دنیای معاملات تجاری بزرگ را اشغال می نماید، در حالیکه سکه عمدتاً به دنیای تجارت خرد تبعید میشود. (P. 101 [139-40].)

در مرحله مشخص و حجم معینی از تولید کالائی، نقش پول بعنوان وسیله پرداخت به ماوراء حوزه گردش کالاها گسترش می یابد؛ پول تبدیل به کالای عمومی قراردادی میگردد. اجاره ها، مالیات ها و امثال آن از پرداخت های جنسی به پرداخت های پولی تبدیل میگردند. مقایسه نمائید با فرانسه عهد لوئی چهاردهم (بواگیلبرت و و و بان)، از جهت دیگر، آسیا، ترکیه، ژاپن و غیره. (P. 102 [140-41].)

تبدیل پول به یک وسیله پرداخت، انباشت آن را نسبت به تاریخی که پرداخت انجام میگردد ضروری میسازد. احتکار، که با رشد بیشتر جامعه، بعنوان یک شکل بارز کسب ثروت از میان رفت، مجدداً بعنوان ذخیره مالی وسائل پرداخت ظاهر میگردد. (P. 103 [142].)

(III) پول جهانی

در تجارت جهانی، شکل های محلی سکه، پول خرد، و پول کاغذی متروک میشود و تنها

شمش بعنوان پول جهانی دارای اعتبار می‌گردد. تنها در بازار جهانی است که پول بعنوان کالائی که شکل طبیعی آن در همان زمان تجسم اجتماعی بلاواسطه کار مطلق انسانی است، در حد کامل عمل می‌نماید. طریقه وجودی آن برای مفهومش کفایت میکند. (PP. 103-04 [145] details P. 105 [142].)

بخش دوم

تبدیل پول به سرمایه

۱. فرمول عمومی سرمایه

گردش کالاها، نقطه آغاز سرمایه است. از اینرو تولید کالائی، گردش کالا، و صورت تکامل یافته این یک، یعنی بازرگانی، همیشه زمینه های تاریخی هستند که سرمایه از آنها ظهور میکند. تاریخ جدید سرمایه به پیدایش تجارت مدرن جهانی و بازار جهانی در قرن شانزدهم باز می‌گردد. (P. 106 [146].)

اگر تنها به اشکال اقتصادی که به وسیله گردش کالا ایجاد می‌گردد توجه کنیم، در میابیم که محصول نهائی آن پول است، و پول نخستین شکلی است که سرمایه در آن ظاهر می‌گردد. از لحاظ تاریخی، بدون استثناء سرمایه برای اولین بار با ملک زمیندار بعنوان ثروت پولی مواجه می‌گردد، و همینطور با سرمایه تاجر و رباخوار، و حتی امروز هم تمام سرمایه های جدید، اولین بار به صورت پول به صحنه می‌آیند، که این پول می‌بایستی به وسیله پروسه های مشخصی به سرمایه تبدیل گردد.

اگر از پول بعنوان پول و پول بعنوان سرمایه آغاز کنیم، باید بگوئیم که آنها تنها در شکل گردششان تفاوت دارند. در جوار C-M-C، شکل M-C-M، یعنی فروش بخاطر خرید، نیز اتفاق میافتد. پولی که به این شکل گردش میکند و در جریان حرکتش به سرمایه تبدیل می‌گردد، خودش از قبل سرمایه است (یعنی از روی جهت حرکتش اینطور مشخص میشود).

نتیجه M-C-M، M-M است، یعنی مبادله غیرمستقیم پول برای پول. من ۱۰۰ پوند پنبه میخرم و آن را به ۱۱۰ پوند میفروشم؛ در نهایت من ۱۰۰ پوند را با ۱۱۰ پوند مبادله کرده

ام، یعنی پول با پول.

اگر محصول این پروسه در انتها، همان ارزش پولی بود که در ابتدا در آن به جریان افتاده بود، یعنی ۱۰۰ پوند در عوض ۱۰۰ پوند، این پروسه بیهوده میگردید. با این وجود چه اینکه تاجر در مقابل ۱۰۰ پوند اولیه اش، ۱۰۰ پوند به دست آورد، یا ۱۱۰ پوند، و یا اینکه فقط ۵۰ پوند، پول او حرکت کاملاً ویژه ای را به نمایش گذارده که به کلی با گردش کالا، یعنی C-M-C متفاوت است. از بررسی اختلافات ظاهری بین این حرکت و C-M-C، تفاوت درونی آنها نیز آشکار میگردد.

دو مرحله پروسه M-C-M که بطور جداگانه در نظر گرفته شوند، همانند مراحل C-M-C، دو مرحله مشابهند. اما در کل پروسه، تفاوت فاحشی نسبت به گردش کالا وجود دارد. در C-M-C پول واسطه گردش بود و کالا نقطه آغاز و پایان آن؛ در این حالت کالا واسطه است و پول نقطه ابتدا و انتهای پروسه می باشد، در C-M-C پول یکباره برای همیشه به مصرف میرسد؛ در M-C-M تنها در متن پروسه به پیش می رود، و بایستی مجدداً به دست بیاید. پول به منشاء خود جاری میگردد. بنابراین، در اینجا از قبل اختلاف محسوسی بین گردش پول بعنوان پول، و بعنوان سرمایه وجود دارد.

در C-M-C پول تنها از طریق تکرار مجدد تمام پروسه، از طریق فروش کالاهای تازه، میتواند به منشاء خود باز گردد. از اینرو برگشت، مستقل از خود پروسه است. از طرف دیگر در M-C-M، برگشت، از همان آغاز بوسیله ساخت خود پروسه الزامی گشته است، یعنی که اگر برگشت پول صورت نگیرد، پروسه ناتمام می ماند. (P. 110 [149].)

هدف نهائی C-M-C ارزش مصرفی، و در مورد M-C-M خود ارزش مبادله است.

در C-M-C هر دو انتهای پروسه بطور یکسانی دارای قالب اقتصادی معینی است. هر دو کالا هستند و دارای ارزش مساویند. اما در عین حال از نظر کیفی ارزش های مصرفی مختلفی به شمار می آیند، و محتوی پروسه را متابولیسیم اجتماعی تشکیل میدهد. در M-C-M، در برخورد اول به نظر میرسد که این گردش زائد و بی هدف است. مبادله ۱۰۰ پوند در مقابل ۱۰۰ پوند، و در یک مسیر دایره شکل (که در انتهای پروسه به همان نقطه شروع میرسیم)، مضحک به نظر میرسد. یک مجموعه پول تنها به وسیله مقدار آن از مجموعه دیگر قابل تمیز است؛ بنابراین، M-C-M مفهوم خود را تنها از طریق یک تفاوت کمی در دو انتهای خود کسب می نماید. پول بیشتری نسبت به آن مقدار که به گردش افتاده، از آن خارج شده است. پنبه ای که به ۱۰۰ پوند خریداری شده، فرضاً به ۱۰+۱۰۰ پوند به فروش رسیده

است؛ بنابراین پروسه فرمول M-C-M را طی میکند، که در آن $M' = M + \Delta M$. این ΔM ، این افزوده، ارزش اضافی میباشد. ارزشی که در ابتدا به جریان افتاد، نه تنها در گردش دست نخورده باقی میماند، بلکه ارزشی اضافی را به خود می افزاید، یعنی خود را گسترش میدهد _ و این حرکت پول را به سرمایه تبدیل میکند.

در C-M-C ممکن است تفاوتی در ارزش دو انتهای پروسه وجود داشته باشد، اما در این شکل گردش این کاملاً امری تصادفی است، و هنگامی که دو انتها معادل باشند، نه تنها C-M-C بی معنی نیست، بلکه برعکس، این تقریباً شرط لازم پروسه طبیعی آن است.

تکرار C-M-C، به وسیله هدفی نهائی، که در خارج این پروسه قرار دارد تنظیم میگردد: مصرف، یعنی ارضای نیازهای مشخص. از طرف دیگر در M-C-M ابتدا و انتها یکسانند، یعنی پول، و این از قبل گردش بی انتهائی را موجب میگردد. فرض کنیم که $M + \Delta M$ از نظر کمی با M تفاوت داشته باشد، ولی اینهم تنها مجموعه محدودی از پول است؛ هرگاه این پول به مصرف برسد، دیگر به هیچوجه سرمایه نخواهد بود؛ و اگر از جریان گردش خارج شود، تنها بعنوان یک اندوخته احتکاری، بی حرکت می ماند. همینکه نیاز به گسترش ارزش مطرح گردید، همانقدر که این نیاز برای M وجود دارد، در مورد M' نیز صادق خواهد بود، و گردش سرمایه بی انتها میگردد، زیرا در انتهای پروسه همانقدر به هدف های آن دست نیافته ایم که در ابتدا از آنها دور بوده ایم. (P. 111, 112 [149-51]) بعنوان نماینده این پروسه، صاحب پول تبدیل به سرمایه دار میشود.

هرگاه در گردش کالا، ارزش مبادله به صورتی حداکثر مستقل از ارزش مصرفی کالاها دست یابد، در اینجا ارزش مبادله ناگهان خود را به صورت یک جسم شناور در جریان ظاهر مینماید که دارای حرکت خودبخودی است، و برای آن کالا و پول فقط قالب های این حرکت به شمار می روند. علاوه بر آن، به اندازه ارزش اضافی با ارزش اولیه خود تفاوت نموده است. این

جسم شناور، پول در جریان میشود، و با این عنوان تبدیل به سرمایه میگردد. (P. 116 [154]) به راستی به نظر میرسد که M-C-M منحصرأً شکل ویژه سرمایه تجاری است. اما سرمایه صنعتی هم، پولی است که به کالا تبدیل شده و با فروش دوباره، مجدداً به پول بیشتری تبدیل میگردد. عملیاتی که در بین خرید و فروش، خارج از محدوده گردش انجام میگیرد، هیچگونه تغییری در این امر بوجود نمی آورد. بالاخره، در سرمایه ربائی (بانکی)، پروسه به صورت M-M و بدون هیچ واسطه ای ظاهر میگردد، یعنی ارزشی که گوئی از خودش بزرگتر است. (P.

[155] 117)

۲. تضادهای فرمول عمومی

شکل گردش که به وسیله آن پول تبدیل به سرمایه میگردد، تمام قوانین پیشین مربوط به طبیعت کالاها، ارزش، پول و خود گردش را نقض می نماید. آیا صرفاً تفاوت ظاهری در ترتیب معکوس رشته توالی (در فرمول) میتواند موجب آن باشد؟ (۳۱*)

به علاوه این ترتیب معکوس تنها برای یکی از سه طرف معامله وجود دارد من بعنوان یک سرمایه دار، کالاهائی از شخص A میخرم و آنها را به B میفروشم. A و B تنها بعنوان فروشنده و خریدار ساده کالا ظاهر میگردند. در هر دو حالت، من تنها بعنوان یک مالک ساده پول و یا کالا با آنان روبرو میشوم، با یکی بعنوان خریدار، یا پول، و با دیگری بعنوان فروشنده، یعنی کالا، اما با هیچ کدام بعنوان سرمایه دار و یا نماینده هر چیزی که بیش از پول یا کالا باشد مواجه نمی گردم. معامله برای A با یک فروش آغاز شد؛ برای B با یک خرید پایان یافت، یعنی درست مانند گردش کالا. علاوه بر آن، اگر من در جریان گردش ساده، حق الزحمه خود را برپایه ارزش اضافی قرار دهم، A میتواند کالایش را مستقیماً به B بفروشد و فرصت به دست آوردن ارزش اضافی منتفی میگردد.

فرض کنید که A و B مستقیماً از یکدیگر کالا خریداری کنند. تا آنجا که ارزش مصرفی مورد نظر باشد، ممکن است هر دو منفعت کنند؛ ممکن است حتی A مقدار بیشتری از کالای خود را، نسبت به آنچه که B در همان موقع میتواند ارائه نماید، عرضه کند، و بالعکس، که بدین وسیله هر دو آنها مجدداً سود میبرند. اما در مورد ارزش مبادله اینطور نیست. در اینجا حتی اگر پول بعنوان واسطه گردش مداخله نماید، ارزش های مساوی با یکدیگر مبادله میگردند. (P. 119 [156-58].)

اگر بطور مطلق در نظر بگیریم، در گردش کالائی ساده، با این فرض که جایگزینی یک ارزش مصرفی را با دیگری مستثنی نموده باشیم، تنها تغییری در شکل کالا صورت میگیرد. تا آنجا که گردش، تنها شامل تغییری در شکل ارزش مبادله کالا است، هرگاه پدیده در شکل خالص خود به پیش رود، تنها مبادله معادل ها را در بر میگیرد. درواقع ممکن است کالاها به قیمت هائی متفاوت از ارزششان به فروش برسند. اما این به معنی تخلفی از قانون مبادله کالاها خواهد بود. گردش کالائی ساده در شکل خالص خود مبادله معادل هاست، پس زمینه ای برای توانگر ساختن شخص باقی نمی ماند. (P. 120 [158-59].)

ازاینرو اقتصاددانان پیشین به خطا کوشش می نمودند تا ارزش اضافی را از گردش کالا استخراج نمایند. مانند کوندیلاک (P. 121 [159]) Condillac، نیومن (P. 122 [160]) Newman

اما فرض کنیم که مبادله در شکل خالص آن بوقوع نمی پیوندد، یعنی نامعادل ها مورد مبادله قرار می گیرند. فرض کنیم که هر فروشنده کالایش را به ۱۰ درصد بالاتر از ارزش آن به فروش میرساند. در اینجا همه چیز به شکل سابق باقی میماند؛ آنچه را که هر کدام بعنوان فروشنده به دست می آورد، در مقابل بعنوان خریدار از دست میدهد. درست مثل اینکه ارزش پول به میزان ۱۰ درصد تغییر نموده باشد. و به همین گونه است اگر خریداران همه چیز را به میزان ۱۰ درصد پائین تر از ارزش آن خریداری نمایند. (تورنز (P. 123 [160-61]) Torrens

این فرض که ارزش اضافی از بالا رفتن قیمت ناشی میگردد، این پیش فرض را در خود داراست که طبقه ای در جامعه وجود دارد که خریدار هست، اما فروشنده نیست، یعنی مصرف میکند و تولید نمی نماید، یعنی که بطور مداوم پول مفت دریافت میکند. فروش کالاها به قیمت هایی بالاتر از ارزششان به این طبقه، تنها به معنی پس گرفتن متقلبانه قسمتی از پولی است که برایگان از دست رفته است (آسیای صغیر و رم). با این وجود فروشنده همیشه همان کلاهبردار باقی می ماند و نمی تواند ثروتمندتر گردد، یعنی قادر نیست به این وسیله ارزش اضافی ایجاد نماید.

اجازه بدهید موضوع کلاهبرداری را در نظر بگیریم. شخص A شرابی را که ۴۰ پوند ارزش دارد در مقابل گندمی که ۵۰ پوند می ارزد به فروش میرساند. A ۱۰ پوند منفعت نموده است. اما A و B مجموعاً فقط ۹۰ پوند دارند. A پنجاه پوند دارد و B تنها ۴۰ پوند؛ ارزش، منتقل گشته ولی تولید نشده است. طبقه سرمایه دار بطور کلی، در هیچ کشوری نمی تواند سر خودش کلاه بگذارد. (P. 126 [162-163])

پس: اگر معادل ها مبادله شوند، هیچگونه ارزش اضافی نتیجه نمی گردد؛ و اگر نامعادل ها مبادله گردند، باز هم هنوز ارزش اضافی ایجاد نمی شود. گردش کالا هیچ ارزش تازه ای خلق نمی کند.

به این دلیل است که قدیمی ترین و آشناترین اشکال سرمایه، یعنی سرمایه تجاری و سرمایه ربائی (رباخوار، بانکدار)، در اینجا ذکر نشده است. اگر نخواهیم گسترش سرمایه تجاری را تنها با کلاهبرداری صرف توضیح دهیم، عوامل بینابینی بسیاری که هنوز در اینجا مطرح نشده، مورد نیاز خواهد بود. و حتی بیش از این در باره سرمایه رباخوار و سرمایه مالی (بانکی) مورد احتیاج است. بعدها خواهیم دید که هر دو اینها شکل های مشتق سرمایه بوده

و اینکه چرا از لحاظ تاریخی قبل از سرمایه جدید بوجود می آیند. پس ارزش اضافی نمی تواند از گردش منشاء یابد. اما خارج از آن چطور؟ در خارج آن، صاحب کالا تولید کننده ساده کالایش است. و ارزش کالا به مقدار کار خودش که در آن متراکم گردیده و مطابق یک قانون معین اجتماعی سنجیده میشود، بستگی دارد؛ این ارزش در پول محاسباتی بیان میشود، بطور مثال، به قیمت ۱۰ پوند. اما این ارزش در عین حال نمیتواند ارزشی معادل ۱۱ پوند قرار گیرد؛ کار او ارزش ها را خلق میکند، اما نه ارزش هائی که بطور خودبخودی گسترش مییابند. کار او میتواند ارزش بیشتری به ارزش موجود بیفزاید، اما این امر تنها از طریق افزودن مقدار کار بیشتری رخ میدهد. بنابراین تولید کننده کالا، بدون آنکه در ارتباط با صاحب کالاهای دیگری (۳۲*) قرار گیرد، نمی تواند در خارج از حوزه گردش ارزش اضافی تولید نماید.

لذا، سرمایه باید از گردش کالا، و با اینهمه نه از داخل آن سرچشمه یابد. (P. 128 [165-66]) بنابراین: تبدیل پول به سرمایه بایستی بر اساس قوانین مربوط به گردش کالا، که در آن مبادله معادل ها نقطه شروع را تشکیل میدهد، توضیح داده شود. صاحب پول که هنوز صرفاً شفیره (کرم نوزاد) یک سرمایه است، بایستی کالاهایش را مطابق ارزش آنها خرید و فروش نماید، و با اینهمه در انتهای این پروسه ارزشی بیش از آنچه بودیعه نهاده، استخراج نماید. تبدیل این شفیره به پروانه (سرمایه دار) بایستی در حوزه گردش، و هنوز نه در داخل آن اتفاق بیفتد. اینها شرایط مسأله اند. (P. 129 [166] Hic Rhodus' Hic salta!

۳. خرید و فروش نیروی کار

دگرگونی در ارزش پولی که بایستی به سرمایه تبدیل گردد، نمی تواند در خود آن پول صورت گیرد، چون که در خرید، پول تنها قیمت کالا را مجسم میسازد؛ و از طرف دیگر، تا زمانی که پول بصورت پول باقی می ماند، میزان ارزش خود را تغییر نمی دهد؛ و همینطور در فروش، پول تنها کالا را از شکل جنسی خود به شکل پولی آن تبدیل می نماید. بنابراین، تغییر می بایست در کالای M-C-M، اما نه در ارزش مبادله آن صورت پذیرد، زیرا که معادل ها مورد مبادله قرار میگیرند؛ این تغییر تنها میتواند از ارزش مصرفی آن به شکل وجودیش ناشی گردد، یعنی، از مصرف آن. به این منظور کالائی مورد نیاز است که ارزش مصرفی آن دارای این خاصیت باشد که منشاء ارزش مبادله واقع گردد – و این کالا وجود

دارد، نیروی کار. (P. 130 [167].)

اما برای اینکه صاحب پول بتواند نیروی کار را بعنوان یک کالا در بازار بیابد، می بایستی این کالا به وسیله مالکش بفروش برسد، یعنی بایستی نیروی کار آزاد وجود داشته باشد. از آنجا که خریدار و فروشنده بعنوان طرفین قرارداد افرادی متساوی الحقوق اند، نیروی کار تنها می بایستی بطور موقت بفروش برسد، زیرا که در یک فروش درست (enbloc) فروشنده دیگر بعنوان فروشنده باقی نمی ماند، بلکه خود تبدیل به کالا می‌گردد. اما بدنبال این، مالک (نیروی کار)، در عوض اینکه قادر به فروش کالایی باشد که کارش در آنها نهفته شده، باید در موقعیتی قرار گیرد که اجباراً خود نیروی کارش را بعنوان کالا بفروش برساند. (P. 131 [168-69].)

بنابراین صاحب پول برای تبدیل پول خود به سرمایه بایستی در بازار کالا کارگر آزاد پیدا کند، آزاد به مفهوم مضاعف آن، یعنی بعنوان یک انسان آزاد بتواند نیروی کارش را بعنوان کالای خود عرضه بدارد، و از طرف دیگر، او هیچگونه کالای دیگری برای فروش نداشته باشد، هیچگونه قیدی نداشته باشد، نسبت به همه چیزهایی که برای فروش نیروی کارش ضروری است مختار باشد. (P. 132 [168-69].)

بعنوان جمله معترضه، رابطه بین مالک پول و صاحب نیروی کار یک رابطه طبیعی و یا اجتماعی که در مورد سنین مختلف یکسان باشد نیست، بلکه یک رابطه تاریخی است که محصول انقلابات اقتصادی بسیاری می‌باشد. بنابراین، مقوله های اقتصادی هم که تاکنون مورد توجه قرار دادیم، نشان های تاریخی شان را با خود دارند. برای اینکه یک محصول به کالا تبدیل شود، دیگر نمی بایست بعنوان وسیله فوری امرار معاش تولید گردد (۳۳*). اگر چه تولید کالائی و گردش کالائی، حتی در جائی که انبوه محصولات هرگز تبدیل به کالا نمی‌گردد، می تواند صورت پذیرد، انبوه محصولات تنها از یک شیوه تولیدی خاص، یعنی شیوه سرمایه داری قادر است شکل کالا به خود بگیرد. به همین ترتیب، پول میتواند در تمام دوره هایی که بر سطح معینی از گردش کالائی دست یافته اند، وجود داشته باشد؛ اشکال پولی خاص، از پول بعنوان معادل صرف تا پول جهانی، مراحل توسعه مختلفی را در بر میگیرند؛ معهذاً، یک گردش کالائی ابتدائی (توسعه نیافته) میتواند همه آن اشکال را ظاهر نماید. از طرف دیگر، سرمایه تنها در شرایط فوق (گردش کالا) ظاهر می‌گردد، و این یک شرط، به تنهایی در بر گیرنده تاریخ جهان است. (P. 133 [169-70].)

نیروی کار دارای ارزش مبادله ای است که مانند تمام کالاها به وسیله زمان کار لازم برای

تولید و سپس بازتولید آن، مشخص می‌گردد. ارزش نیروی کار عبارت از ارزش وسائل معیشتی است که برای ادامه بقای صاحب آن ضروری می‌باشد، یعنی حفظ او در وضعیتی که دارای قدرت متوسط کار کردن باشد. این ارزش به آب و هوا، شرایط طبیعی و غیره، و همچنین به معیارهای تاریخی سطح زندگی در هر کشور بستگی دارد. این شرایط متغیرند، اما برای هر کشور ویژه و در هر دوره بخصوص، مشخص می‌باشند. علاوه بر آن، نگهداری او شامل وسائل معیشت جانشینانش می‌گردد، یعنی فرزندانش، تا اینکه نسل این صاحبان کالای بخصوص امکان تداوم خویش را داشته باشد. و بالاخره علاوه بر همه، هزینه تعلیم و تربیت، بخاطر بهره‌وری از کارگر ماهر. (P. 135 [170-172].)

پائین ترین حد ارزش نیروی کار، ارزش وسائل معیشت عملاً حیاتی است. هرگاه قیمت نیروی کار تا این حداقل پائین بیاید، پائین تر از ارزشش قرار می‌گیرد، چرا که ارزش نیروی کار، نه کیفیت ناچیز نیروی کار، بلکه کیفیت متوسط آن را در نظر دارد. (P. 136 [173].)

طبیعت کار ایجاب می نماید که نیروی کار تنها پس از اتمام قرارداد به مصرف رسیده باشد، و از آنجا که در تمام کشورهایی که دارای شیوه تولید سرمایه داری اند، معمولاً، پول وسیله پرداخت چنین کالاهایی است، قیمت نیروی کار فقط پس از آنکه به مصرف رسیده، پرداخت می‌گردد. بنابراین، در همه جا، کارگر به سرمایه دار اعتبار میدهد. (PP. 137, 138 [174].)

پروژه مصرف نیروی کار، در عین حال پروژه تولید کالا و ارزش اضافی است، و این مصرف در خارج از حوزه گردش صورت می‌گیرد. (P. 140 [175-76].)

بخش سوم

تولید ارزش اضافی مطلق

۱. پروژه کار و پروژه تولید ارزش اضافی

خریدار نیروی کار، بوسیله به کار گماردن فروشنده اش، آن را به مصرف میرساند. این کار،

برای تولید کالا، در وهله اول ارزش های مصرفی را ظاهر میگرداند (به صورت محصولات)، و در این وجه مستقل از رابطه خاص بین سرمایه دار و کارگر میباشد... وصف پروسه کار هم بر همین منوال است. (PP. 141-49 [177-85]).

پروسه کار بر مبنای سرمایه داری، دارای دو ویژگی است. ۱. کارگر تحت نظارت سرمایه دار کار میکند. ۲. از آنجائی که پروسه کار حالا تنها پروسه ای میان دو چیز است که به وسیله سرمایه دار خریداری شده: یعنی نیروی کار و وسائل تولید، محصول کار به سرمایه دار تعلق میگیرد. (P. 150 [184-85]).

اما سرمایه دار ارزش مصرفی تولید شده را برای خودش نمی خواهد، بلکه فقط آن را بعنوان منبعی برای ارزش مبادله و بخصوص ارزش اضافی در نظر میگیرد. تحت این شرایط — جائی که کالا وحدتی از ارزش مصرفی و ارزش مبادله بود — کار به وحدتی از پروسه تولید و پروسه ایجاد ارزش تبدیل میگردد. (P. 151 [186]).

بنابراین مقدار کار نهفته شده در محصول میبایستی بررسی شود.

بعنوان مثال نخ تابیده. فرض کنید که ۱۰ پوند (۳۴*) پنبه برای تابیدن نخ لازم باشد، و فرض کنید به قیمت ۱۰ شیلینگ، و ابزار کار، که استهلاک آن در اثر چرخش اجتناب ناپذیر است — در اینجا بطور خلاصه به صورت سهم دوک (نخ ریزی) مشخص شده — فرض کنید ۲ شیلینگ — بنابراین، ارزش وسائل تولید در محصول ۱۲ شیلینگ است، البته تا آنجا که ۱. محصول، یک ارزش مصرفی واقعی گشته است، در این مورد نخ تابیده؛ و ۲. سهم ابزار کار فقط به صورت زمان کار اجتماعاً لازم نشان داده شده است. چه مقدار ارزش بوسیله کار چرخاندن (دوک) به محصول افزوده میگردد؟

در اینجا پروسه کار از زاویه بطور کلی متفاوتی مجسم گردیده است. در ارزش محصول، کار پنبه کار، دوک ساز و غیره، و کار ریسنده، قسمت های قابل مقایسه و از لحاظ کیفی مساوی کار لازم و ارزش ساز عمومی بشر میباشد، و بنابراین تنها از لحاظ کمی قابل تمیزند، و بخاطر همین دلیل بخصوص بوسیله مدتی از زمان، بطور کمی قابل مقایسه میگردند، با این فرض که این مدت شامل زمان کار اجتماعاً لازم خواهد بود، زیرا فقط این آخری است که ارزش ساز میباشد.

با فرض اینکه ارزش یک روز نیروی کار ۳ شیلینگ باشد، و این مدت ۶ ساعت کار را مجسم نماید، و در هر ساعت — ۱ پوند نخ تابیده شود، لذا در ۶ ساعت: ۱۰ پوند نخ از ۱۰ پوند پنبه (طبق فرض فوق) تابیده شده؛ پس در مدت ۶ ساعت ۳ شیلینگ به ارزش آن افزوده

گشته، و ارزش محصول ۱۵ شیلینگ (۱۰+۲+۳ شیلینگ) یعنی از قرار هر پوند ۱/۵ شیلینگ می‌باشد.

اما در این مورد هیچگونه ارزش اضافی وجود ندارد. این هیچ فایده ای برای سرمایه دار در بر ندارد. (شیادی اقتصاد مبتذل (P. 157 [190]).

بخاطر اینکه ۱/۲ روز کار، یا ۶ ساعت در این کالا ترکیب شده بود، ما فرض نمودیم که ارزش یک روز نیروی کار ۳ شیلینگ باشد. اما این واقعیت که تنها به ۱/۲ روز کار برای بقای کارگر در ۲۴ ساعت احتیاج است، به هیچوجه مانع کار کردن او برای تمام مدت روز نیست. ارزش نیروی کار و ارزشی که این نیرو خلق میکند دو کمیت متفاوتند. خاصیت مفید نیروی کار تنها یک شرط لازم بود؛ اما آنچه که تعیین کننده است، ارزش مصرفی خاص نیروی کار بعنوان منشاء ارزش مبادله ای بیش از ارزش مبادله خودش می‌باشد. (P. 159 [193]).

پس، کارگر ۱۲ ساعت کار میکند، ۲۰ پوند پنبه به ارزش ۲۰ شیلینگ را می‌تاباند و ارزش دوک ها ۴ شیلینگ، و قیمت کار او ۳ شیلینگ است: مجموعاً ۲۷ شیلینگ. اما در محصول این ارزش ها نهفته شده است: ۴ روز کار بشکل دوک و پنبه، و یک روز کار نخ تاب، در مجموع پنج روز کار از قرار روزی ۶ شیلینگ که مجموعاً ۳۰ شیلینگ ارزش محصول را بوجود می‌آورد. ما دارای یک ارزش اضافی ۳ شیلینگی هستیم: پول به سرمایه تبدیل گشته است. (P. 160 [194]). کلیه شرط های مسئله تحقق یافته است. (جزئیات P. 160 [194]).

بعنوان یک پروسه ایجاد ارزش، در لحظه ای که پروسه کار به ماوراء نقطه ای امتداد می‌یابد که تا آن نقطه صرفاً معادلی در مقابل ارزش پرداخت شده نیروی کار ارائه میدهد، در این لحظه پروسه تبدیل به پروسه تولید ارزش اضافی میگردد.

پروسه ایجاد ارزش به این جهت از پروسه ساده کار متمایز میگردد که دومی از لحاظ کیفی در نظر گرفته میشود، و اولی از نظر کمی، و آنهم فقط تا حدودی که این پروسه زمان کار اجتماعاً لازم را در بر میگیرد. details [195] P. 161 و [196] P. 162.

بعنوان وحدت پروسه های کار و ایجاد ارزش، پروسه تولید، عبارت از تولید کالاهاست؛ بعنوان وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش اضافی، پروسه تولید، عبارت از پروسه تولید کالا بشیوه سرمایه داری است. (P. f163 [197]).

تحویل کار مرکب به کار ساده. (PP. 163-65 [197-98]).

۲. سرمایه ثابت و متغیر

پروژه کار ارزش تازه ای به کالای کار می افزاید، اما در عین حال این پروژه ارزش کالای کار را به محصول منتقل مینماید، بنابراین، صرفاً با افزودن ارزش تازه، آن را ذخیره مینماید. این نتیجه مضاعف بدین طریق حاصل میگردد: خصلت کیفی و بویژه مفید کار، یک ارزش مصرفی را به ارزش مصرفی دیگر تبدیل میکند و لذا ارزش را ابقا مینماید؛ معهذا خصلت ارزش ساز و مطلقاً عمومی کمی کار، افزایش ارزش را موجب میگردد. (P. 166 [199].)

مثلاً، فرض کنید که میزان بهره وری (راندمان) نخ تابنی شش برابر شود. بعنوان کار مفید (کیفی)، اکنون در همان مدت باندازه شش برابر ابزار قبلی، کار در محصول ذخیره میگردد. اما فقط به اندازه همان ارزش جدید سابق افزوده شده است، یعنی در هر پوند نخ تابیده، تنها $\frac{1}{2}$ ارزش جدیدی که سابقاً افزوده شده بود، وجود دارد. بعنوان کار ارزش ساز چیزی بیشتر از آنچه قبلاً بدست آمده بود حاصل نميگردد. (P. 167 [201]). هرگاه بهره وری کار نخ تابنی ثابت بماند، اما ارزش ابزار کار افزایش یابد، عکس قضیه فوق صادق خواهد بود. (P. 168 [201].)

ابزار کار، تنها آن ارزشی را به محصول منتقل مینماید، که خود ازدست میدهد. (P. 169 [203].) این وضعیت با درجات مختلفی صورت میگیرد. ذغال سنگ، روغن ها و غیره، بطور کامل به مصرف میرسند، مواد خام شکل تازه ای به خود میگیرند. ابزارها و ماشین ها و غیره، ارزش خود را تنها بتدریج و خرد خرد منتقل می سازند، و استهلاک آنها به صورتی تجربی محاسبه میگردد. (PP. 169-70 [203]) اما در پروژه کار ابزار بطور مداوم بعنوان یک کل واحد باقی میماند. بنابراین، همان ابزار به صورت یک کل واحد در پروژه کار به حساب می آید، در صورتیکه در پروژه تولید ارزش اضافی، تنها بخشی از آن منظور میگردد؛ بطوری که میبینید، در اینجا تفاوت میان دو پروژه به صورت فاکتورها (عوامل) مادی (جنسی) منعکس گردیده است. (P. 171 [204]). برخلاف این، مواد خام، که زواید (تولید) را هم بوجود می آورد. به صورت کامل در پروژه تولید ارزش اضافی وارد میشود، و از آنجا که با کسر زوائد در محصول ظاهر میگردد، تنها بخشی از آن در پروژه کار داخل میگردد. (P. 171 [205].)

اما ابزار کار در هیچ وضعیتی نمی تواند ارزش مبادله ای بیش از آنچه خود داراست، به محصول منتقل نماید — در پروژه کار، ابزار تنها بعنوان یک ارزش مصرفی عمل میکند و از

اینرو تنها آن ارزش مبادله ای را میتواند منتقل نماید، که قبلاً دارا بوده است. (P. 172 [205-60].)

این ابقا ارزش برای سرمایه دار بسیار سودمند است، و هیچگونه هزینه ای هم برایش در بر ندارد. (Pp. 172, 174 [205, 207].)

با این همه ارزش ذخیره شده، صرفاً مجدداً ظهور می نماید، این ارزش از قبل وجود داشته، و تنها پروسه کار ارزش تازه ای به آن می افزاید. در تولید سرمایه داری، این یعنی ارزش اضافی، یا افزونی ارزش محصول بر بهای عناصر متشکله آن (وسائل تولید و نیروی کار). (Pp. 175, 176 [208].)

در اینجا اشکال وجودی ارزش سرمایه ای اولیه تا مرحله استقرار آن در شکل پولی، تا تبدیل آن به فاکتورهای (عوامل) پروسه کار: (۱) در خرید ابزار کار؛ (۲) در خرید نیروی کار، شرح داده است.

سرمایه ای که در ابزار کار نهاده میشود، مقدار ارزش آن را در پروسه تولید تغییر نمیدهد. ما اینرا سرمایه ثابت میخوانیم.

بخشی از سرمایه که در نیروی کار سرمایه گذاری میشود، ارزش آن را تغییر نمی دهد، بلکه این چیزها را تولید میکند: ۱. بهای خودش را، و ۲. ارزش اضافی این قسمت سرمایه متغیر است. (P 176 [209].)

سرمایه، تنها در رابطه با پروسه تولیدی بویژه مشخصی که در آن تغییر نمی کند، ثابت است؛ این سرمایه میتواند گاهی ابزار کار بیشتر و گاهی کمتری را در بر بگیرد، و ارزش ابزار کار خریداری شده ممکن است بالا و پائین برود، اما این مسئله بر رابطه آنها با پروسه تولید تأثیری ندارد. (P. 177 [210-11].) بهمین گونه، درصدی که یک سرمایه در آن به سرمایه ثابت و متغیر تقسیم شده، ممکن است تغییر یابد، اما در هر وضعیت مشخص C ثابت و V متغیر میماند. (P. 178 [211].)

۳. نرخ ارزش اضافی

$90S + 410C = 500$ پوند C. در انتهای پروسه کار، که در آن V به نیروی کار تبدیل گردیده، خواهیم داشت: $90S + 90V + 410C = 590$ فرض کنیم که C شامل ۳۱۲ مواد خام، ۴۴ مواد کمکی، و ۵۴ استهلاک ماشینی آلات باشد که در مجموع میشود ۴۱۰. و

فرض کنیم که ارزش تمام ماشین آلات ۱۰۵۴ باشد. هرگاه این رقم یکجا وارد محاسبه گردد، برای C در دو طرف معادله خواهیم داشت ۱۴۱۰؛ ارزش اضافی مانند سابق ۹۰ باقی میماند. (P. 179 [212].)

از آنجا که ارزش C صرفاً بطور مکرر در محصول ظاهر میشود، ارزش محصولی که بدست می آید با ارزشی که در پروسه خلق گردیده تفاوت مینماید؛ بنابراین، مقدار ارزش ایجاد شده نه C.V.S بلکه V.S خواهد بود. ازاینرو مقدار C برای پروسه تولید ارزش اضافی فاقد اهمیت است، یعنی $C=0$ (P. 180 [213]). در عمل، این موضوع در حسابداری تجاری هم اتفاق میافتد، بعنوان مثال، در محاسبه سود یک کشور از صنایع آن، مواد خام وارداتی کسر میشود. (P. [215] 181 برای نسبت ارزش اضافی به سرمایه کل، به جلد سوم مراجعه نمائید.)

بنابراین: نرخ ارزش اضافی عبارتست از S/V ، در مثال فوق $100\% = 90/90$. زمان کاری که کارگر در طول آن ارزش نیروی کارش را بازتولید می نماید — در شرایط سرمایه داری یا شرایط دیگر — عبارت از کار لازم است؛ آنچه که بعد از این (زمان) انجام میگردد، یعنی تولید ارزش اضافی برای سرمایه دار، کار اضافی است. (Pp. 183, 184 [215], 217) ارزش اضافی، کار اضافی متبلور شده است، و تنها شکل اخاذی (بهره کشی) از یک مقوله واحد، شکل بندیها (فرماسیونهای) گوناگون اجتماعی را مشتق میسازد. مثال برای نادرست بودن درج C (در رابطه نرخ ارزش اضافی):

(Senior) [217-29] Pp - 185-96

مجموع کار لازم و کار اضافی، مساوی روز — کار خواهد بود.

۴. روز — کار

زمان کار لازم مشخص است. کار اضافی متغیر بوده، اما تغییرات آن در حدود معینی رخ میدهد. کار اضافی هرگز به صفر کاهش نمی یابد، چونکه بدنبال آن تولید سرمایه داری متوقف میگردد. بدلائل عملی، کار اضافی هیچوقت تا میزان ۲۴ ساعت بالا نمی رود، و به علاوه، حد بالای آن همواره تحت تأثیر زمینه های اخلاقی قرار دارد. اما این حدود بسیار انعطاف پذیرند. ضرورت اقتصادی ایجاب میکند که روزکار، بیشتر از حد متوسط فرسودگی کارگر نباشد اما حد متوسط چیست؟ تناقضی بوجود می آید و تنها زور میتواند میزان آن را تعیین کند. لذا مبارزه میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار برسر روزکار متوسط آغاز

میگردد. (Pp 198 - 202 [231-35].)

کار اضافی در اعصار اجتماعی سابق. تا موقعی که ارزش مبادله اهمیت بیشتری نسبت به ارزش مصرفی ندارد، کار اضافی معتدل تر است، بعنوان مثال در میان اقوام ابتدائی؛ تنها در نقاطی که ارزش قابل مبادله بلاواسطه — طلا و نقره — تولید می‌شد، کار اضافی وحشتناک بود. (P. 203 [235].) در دولت های برده داری آمریکا، تا هنگامی که تولید انبوه پنبه جهت صادرات آغاز گردید، وضع به همین منوال بود. همینطور کار بیگاری (corvee)، مثلاً در رومانی.

کار بیگاری بهترین وسیله مقایسه با استثمار سرمایه داری است، زیرا این شیوه کار اضافی را بعنوان یک زمان کار ویژه که می بایست انجام پذیرد، تثبیت نموده و نمایش می‌دهد Reglement organique (مقررات سازمانی) (wallachia) (Pp. 204-06 [235-36].)

بهمان نسبت که شیوه های فوق (مقررات سازمانی) آزمندی برای کار اضافی را به زبان مثبت بیان میدارد. تصویب نامه های مربوط به کارخانه در انگلستان، بیان منفی آن است. تصویب نامه های مربوط به کارخانه. تصویب نامه ۱۸۵۰ — (P. 207 [239].) ۱۰/۵ ساعت کار روزانه و ۷/۵ در روزهای شنبه = ۶۰ ساعت در هفته. کارخانه داران از راه حيله گری سود می‌برند.. (PP. 208-11 [240-43].)

استثمار در بخش های مهار نشده و یا تنها بعداً مهار شده: صنعت توری سازی (P. 212 [243])، سفالگری (P. 213 [244])، کبریت سازی (P. 214 [246])، کاغذ دیواری (Pp. 214-217 [246-48])، نانوائی (Pp. 217-22 [248-51])، مستخدمین راه آهن (P. 223 [253])، دوزندگان زن (Pp. 223-25 [254-56])، آهنگران (P. 226 [256])، کارگران شب کار و روز کار به صورت نوبتی: (الف) فلز کاری و صنایع فلزی (Pp 227-35 [256-63].)

این حقایق ثابت میکند که سرمایه، کارگر را چیزی بجز نیروی کار به حساب نمی‌آورد. نیروی کاری که، تا آنجا که در یک لحظه معین بطور کلی امکان پذیر باشد، تمام اوقاتش زمان کار است، و اینکه طول عمر نیروی کار برای سرمایه داران بی اهمیت است. (Pp. 236-38 [264-95].) اما آیا این امر برخلاف منافع سرمایه دار نیست؟ چه چیزی میباید جای عاملی را که به سرعت فرسوده میشود پر کند؟ تجارت برده سازمان یافته در داخل آمریکا، فرسودگی سریع بردگان را بعنوان یک اصل اقتصادی در آورده است، یعنی دقیقاً مانند تأمین کارگر از مناطق روستائی در اروپا، و غیره (P. 239 [267]). عرضه (کار) دارالمساکین (نیروی کاری که بوسیله نوانخانه فراهم میشود). (P. 240 [267]). سرمایه دار، تنها به جمعیت اضافی که بطور مداوم در

دسترس می‌باشد چشم داشته و آن را فرسوده مینماید. اینکه نسل انسانها نابود گردد — apres moi le deluge سرمایه برای سلامتی و یا عمر کارگر اهمیتی قائل نیست، مگر اینکه از طرف جامعه تحت فشار قرار گیرد.. و رقابت آزاد قوانین ذاتی تولید سرمایه داری را، به صورت قوانین جبری خارجی که بر هر فرد سرمایه دار حاکم باشد، ظاهر گرداند. (P. 243 [270]).

استقرار یک روز کار متوسط — نتیجه قرن ها مبارزه میان سرمایه دار و کارگر.

در ابتدا قوانین به این خاطر وضع میشد تا زمان کار را افزایش دهد؛ اکنون بخاطر کاهش آن صورت میگیرد (P. 244 [271]). اولین «قانون کارگران» در روز ۲۳ از سومین ماه ۱۳۴۹ از تقویم ادوآردین(۳۵*)، با این بهانه به تصویب رسید که، طاعون آنقدر تلفات وارد ساخته که همه مجبورند بیشتر کار کنند. از اینرو حداکثر دستمزدها و حدود روزکار بوسیله قانون تثبیت گردید. در ۱۴۹۶، در حکومت هنری هفتم (Henry VII)، کار روزانه کارگران مزارع و تمام پیشه‌وران از ۵ صبح تا حدود ۷ تا ۸ بعد از ظهر در تابستان از ماه مارس تا سپتامبر (اسفند تا شهریور) با یکساعت، ۱/۵ ساعت و یا نیم ساعت استراحت در بین هر سه ساعت کار، ادامه داشت. در زمستان، مدت کار از ۵ صبح تا تاریک شدن هوا بود. این مقررات هیچوقت صورت لایحه قانونی بخود نگرفت. در قرن ۱۸ هنوز کار تمام هفته (با روزهای تعطیل) هنوز در دسترس سرمایه قرار نگرفته بود (باستثناء کار کشاورزی). مباحثات آن عهد را مقایسه نمائید. (PP. 248-51 [274-77]) تنها با صنایع عظیم جدید این امر، و بیش از آن، حاصل گردید؛ صنایع جدید تمام قید و بندها را درهم شکست و کارگران را به بیش‌زمانه‌ترین وجهی به استثمار کشید. پرولتاریا بمحض آنکه دوباره خود را جمع و جور نمود به مقاومت برخاست. پنج تصویب نامه سالهای ۱۸۰۲-۳۳، از آنجا که بازرسی در کار نبود، فقط اسمی از خود داشت. تنها تصویب نامه ۱۸۳۳ روز کار متوسطی را در چهار بخش صنعت نساجی ایجاد نمود: یعنی از ۵/۵ صبح تا ۸/۵ شب، که در طول این مدت جوان های ۱۳ تا ۱۸ ساله تنها ۱۲ ساعت و با ۱/۵ ساعت وقفه میتوانستند به کار گرفته شوند، کودکان از ۹ تا ۱۳ سال تنها ۸ ساعت، در حالیکه شب کاری کودکان و نوجوانان ممنوع گردیده بود. (PP. 253-55 [278-80]).

سیستم جانشین و تجاوزات به آن بخاطر مقاصد شیادانه (P. 256 [281]) بالاخره، تصویب نامه ۱۸۴۴ که زنان از هر سن و سال را همردیف نوجوانان قرار داد. کار کودکان به ۶/۵ ساعت محدود شد؛ سیستم جانشین این امر را کنترل نمود. از طرف دیگر، کودکان از ۸ سال به بالا مجاز بودند. بالاخره در ۱۸۴۷ لایحه ده ساعت کار برای زنان و نوجوانان، تحمیل شد.

([283] P. 259) کوشش های سرمایه داران بر علیه آن. ([283-92] P. 260-68) رخنه ای در تصویب نامه ۱۸۴۷ به تصویب نامه میانه حال ۱۸۵۰ منجر گردید ([292] P. 269)، این تصویب نامه روز کار را برای نوجوانان و زنان تثبیت نمود — ۵ روز ۱۰/۵ ساعته، یکروز ۷/۵ = ۶۰ ساعت در هفته، و بین ۶ صبح تا ۶ بعد از ظهر. برخلاف تصویب نامه ۱۸۴۷. با تأکید درباره کودکان. صنایع ابریشم مستثنی بود. (مقایسه کنید با ([293] P. 270) در ۱۸۵۳ زمان کار برای کودکان هم به ۶ صبح تا ۶ بعد از ظهر محدود شد. ([294] P. 272) تصویب نامه چاپخانه ها در ۱۸۴۵ تقریباً هیچ چیزی را محدود نمی کند — کودکان و زنان میتوانند ۱۶ ساعت کار کنند!

کارهای سفید کردن پارچه و رنگریزی در ۱۸۶۰، کارخانه های توری سازی ۱۸۶۱، سفالگری و بسیاری از بخش های دیگر ۱۸۶۳ (تحت تصویب نامه مربوط به کارخانه ها، تصویب نامه های ویژه ای برای سفیدگری در هوای آزاد و نانوائی، در همان سال مقرر شد). (P. 274 [296-97].)

بنابراین، صنایع بزرگ در ابتدا نیاز به محدود ساختن زمان کار را بوجود می آورد، اما بعداً معلوم میگردد که اضافه کار یکسانی بتدریج بر تمام بخش های دیگر سایه افکنده است. ([298] P. 277)

علاوه بر آن تاریخ نشان میدهد که کارگر «آزاد» منفرد، در مقابل سرمایه دار بی دفاع بوده و از پای در می آید، بخصوص با عرضه کار زنان و کودکان، بطوری که در اینجاست که مبارزه طبقاتی میان کارگران و سرمایه دارها توسعه مییابد. ([299] P. 278) در فرانسه. قانون ۱۲ ساعت کار روزانه برای تمام سنین و انواع کار، تنها در ۱۸۴۸ به تصویب رسید (بهرحال مقایسه کنید با [278] P. 253، پاورقی مربوط به قانون کار کودکان فرانسه در ۱۸۴۱، که تنها در سال ۱۸۵۳ واقعاً صورت قانونی بخود گرفت، و تنها در (Departement du Nord) «آزادی کار» بطور کامل در بلژیک. جنبش ۸ ساعت کار در آمریکا. ([301] P. 279)

بنابراین، کارگر به صورت کاملاً متفاوتی نسبت به موقع ورودش، از پروسه کار خارج میشود. قرارداد کار، پیمان یک عنصر آزاد نبود؛ مدت زمانی که در آن، او برای فروش نیروی کارش آزاد است، مدت زمانی است که در آن او مجبور به فروش نیروی کارش میباشد، و تنها مقاومت دسته جمعی کارگران است که تصویب قانونی را برایشان به ارمغان می آورد که آنها را از فروش خود و فرزندانشان برطبق یک قرارداد داوطلبانه با سرمایه، بردگی و مرگ بار

می دارد. بجای فهرست پر آب و تاب حقوق غیرقابل واگذاری بشر، قانون اساسی متین مربوط به تصویب نامه کارخانجات، مقرر میگردد. (PP. 280-281 [302]).

۵. نرخ و حجم ارزش اضافی

با دانستن نرخ، حجم نیز معین میگردد، هرگاه ارزش روزانه یک نیروی کار ۳ شیلینگ، و نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد، حجم روزانه آن = ۳ شیلینگ برای هر کارگر، خواهد بود.

ا. از آنجا که سرمایه متغیر بیان پولی ارزش تمام نیروهای کاری است که مقارن با یکدیگر بوسیله سرمایه دار بکار گرفته شده اند، حجم ارزش اضافی تولید شده بوسیله آنان، مساوی است با سرمایه متغیر ضربدر نرخ ارزش اضافی. هر دو عامل تغییر پذیرند، لذا حالت های مختلفی بوجود می آید. حجم ارزش اضافی، حتی با کاهش سرمایه متغیر می تواند افزایش یابد، بشرط آنکه نرخ آن بالا رود، یعنی اگر روز — کار طولانی تر شود. (P. 282 [303-05]).

II. این افزایش نرخ ارزش اضافی، حد مطلق خود را در این وجه مییابد که روز — کار هرگز نمی تواند تا ۲۴ ساعت تمام ادامه پیدا کند؛ از اینرو ارزش کل تولید روزانه یک کارگر هرگز نمی تواند با ارزش ۲۴ ساعت کار برابر گردد. لذا، برای بدست آوردن حجم مشابهی از ارزش اضافی، سرمایه متغیر تنها میتواند در بین این حدود، بوسیله افزایش استثمار کار، جایگزین شود. این امر برای توضیح پدیده های گوناگونی که از تمایلات متناقض سرمایه سرچشمه میگیرد، با اهمیت است، یعنی: (۱) تمایل به کاهش سرمایه متغیر و تعداد کارکنان استخدام شده؛ (۲) در عین حال، تمایل به تولید حداکثر حجم ممکن ارزش اضافی. (PP. 283, 284 [305-06]).

III. حجم ارزش و ارزش اضافی تولید شده بوسیله سرمایه های مختلف، برای ارزش معین نیروی کار و درجه استثمار به یک نسبت بالای آنها، مستقیماً بوسیله اندازه جزء متغیر این سرمایه ها (V) به یکدیگر نسبت داده میشود. (P. 285 [306-07]). بنظر میرسد که این اصل تمام امور مسلم را نقض مینماید.

برای یک جامعه معین و یک روز کار مشخص، ارزش اضافی تنها بوسیله افزایش تعداد کارگران افزوده میگردد، یعنی، افزایش جمعیت؛ و با تعداد معینی از کارگران، تنها با طولانی ساختن روز کار. معهذا، این امر تنها برای ارزش اضافی مطلق اهمیت دارد.

اکنون مشخص میشود که هر مجموعه ای از پول نمی تواند به سرمایه تبدیل گردد — یعنی

اینکه حداقلی وجود دارد: یعنی قیمت تمام شده یک نیروی کار واحد و ابزار کار لازم. برای اینکه یک سرمایه دار بتواند مانند یک کارگر زندگی کند، بایستی دو نفر کارگر با نرخ ارزش اضافی ۵۰٪ در اختیار داشته باشد و با این وجود ذخیره ای هم نداشته باشد. او حتی با ۸ کارگر، هنوز ارباب کوچکی است. بهمین جهت، در قرون وسطی از تبدیل پیشه وران به سرمایه دار، بوسیله محدود ساختن تعداد کارگران مزدوری که به استخدام یک ارباب در می آمدند، با زور جلوگیری میشد. حداقل ثروتی که برای بوجود آمدن یک سرمایه دار واقعی لازم است، در دوره های مختلف و شاخه های گوناگون صنعت و تجارت، متفاوت است. (P. 288 [309].)

سرمایه به صورت حاکم بر کار در آمده، و بر نظم و شدت انجام کار نظارت مینماید. علاوه بر آن، سرمایه کارگران را مجبور میسازد تا بیش از مقدار لازم برای تأمین زندگیشان کار کنند، و در مکیدن ارزش اضافی، تمام سیستم های تولیدی پیشین را که بر کار اجباری مستقیم متکی بود، پشت سر میگذارد.

سرمایه، کار را با شرایط فنی مشخص در اختیار میگیرد، در ابتدا این شرایط را تغییر نمی دهد. از اینرو، با در نظر گرفتن پروسه تولید بعنوان یک پروسه کار، کارگر در رابطه با وسائل تولید، نه در مقابل سرمایه، بلکه در برابر وسائل بکار گرفتن قوه دماغی خودش، قرار میگیرد. اما با در نظر گرفتن آن بعنوان پروسه ایجاد ارزش اضافی بگونه دیگری است. وسائل تولید به وسائل جذب کار دیگران تبدیل میشوند. این دیگر کارگر نیست که وسائل تولید را بکار میگیرد، بلکه وسائل تولیدند که کارگر را به استخدام خود در می آورند. (P. 289 [310]). بجای اینکه آنها به وسیله کارگر به مصرف برسند... آنها کارگر را بعنوان خمیرمایه ای که برای پروسه حیاتشان ضروری است، به مصرف میرسانند، و پروسه حیات سرمایه در حرکت آن تنها عبارت از ارزشی است که دائماً خود را افزایش میدهد... تبدیل ساده پول به وسائل تولید، دومی را به داعیه مالکیت و حق بر کار و کار اضافی دیگران تبدیل میسازد.

تولید ارزش اضافی نسبی

۱. مفهوم ارزش اضافی نسبی

برای یک روز کار معین، کار اضافی تنها به وسیله کاهش کار لازم، افزایش مییابد؛ متقابلاً — جدا از کاهش دستمزدها به پائین تر از ارزششان — این امر تنها از طریق کاهش ارزش کار، انجام پذیر است، یعنی به وسیله کاهش قیمت وسائل ضروری زندگی. (PP. 291-93 [312-15]) کاهش هزینه زندگی، متقابلاً تنها از طریق افزایش قدرت بهره وری کار، به وسیله انقلابی نمودن خود شیوه تولید، انجام پذیر است.

آن ارزش اضافی که از طریق طولانی نمودن روز کار تولید میگردد، ارزش اضافی مطلق و آنکه از کاهش زمان کار لازم حاصل میشود، ارزش اضافی نسبی است. (P. 295 [315]) برای پائین آوردن ارزش کار، بایستی افزایش قدرت تولیدی بر آن بخش هائی از صنعت مستولی شود که محصولات آنها ارزش نیروی کار را تعیین مینمایند — یعنی وسائل معمولی زندگی، جایگزین محصولات مشابه و مواد خام آنها و غیره، میگردد. اثبات اینکه چگونه رقابت، قدرت تولیدی افزایش یافته را در قیمت ارزانتر کالا ظاهر میگرداند. (PP. 296-99 [316-19])

ارزش کالاها به نسبت معکوس بهره وری کار است، همانطور که ارزش نیروی کار هم بهمین ترتیب است، زیرا بستگی به قیمت کالاها دارد. برخلاف آن، ارزش اضافی نسبی مستقیماً با بهره وری کار متناسب است. (P. 299 [319])

سرمایه دار به ارزش مطلق کالاها علاقمند نیست، بلکه تنها به ارزش اضافی نهفته در آنها توجه دارد. تشخیص ارزش اضافی، سرمایه گذاری مجدد ارزش ترقی یافته را در بر دارد. از آنجا که مطابق صفحه (299 [320]) همان پروسه ای که قدرت تولیدی را افزایش می دهد، ارزش کالاها را پائین آورده و ارزش اضافی نهفته در آنها را افزایش میدهد، واضح است که چرا سرمایه دار، که تنها توجه اش، تولید ارزش مبادله است، دائماً تلاش میکند تا ارزش مبادله کالاها را پائین بیاورد. (رجوع نمائید به (Quesnay P. 300 [320])(۳۶*))

از اینرو در تولید سرمایه داری، اقتصادی نمودن کار از طریق گسترش قدرت تولیدی، بهیچوجه کوتاه کردن روزکار را در نظر ندارد — حتی ممکن است آن را طولانی تر سازد. بنابراین ممکن است ما در آثار اقتصاددانانی از قبیل مک کالاج (Mc Culloch)، اور (Ure)، سینور (Senior) و از این قبیل... در یک صفحه بخوانیم که کارگر، از بابت اینکه سرمایه باعث توسعه نیروهای تولیدی شده، تشکری به آن بدهکار است، و در صفحه بعد بخوانیم که او بایستی حق شناسی خود را از این طریق اثبات نماید که در آینده بجای ۱۰ ساعت در روز، ۱۵ ساعت کار کند. منظور از توسعه نیروهای تولیدی تنها کاهش کار لازم، و افزودن کاری است که برای سرمایه دار انجام میگیرد. (P. 301 [321]).

۲. تعاون

مطابق صفحه [309] 288، تولید سرمایه داری به سرمایه واحدی نیاز دارد که باندازه کافی بزرگ باشد، تا بتواند تعداد نسبتاً زیادی کارگر را در یک زمان بکار بگیرد؛ فقط هنگامیکه خود کارگمار کاملاً از انجام کار بی نیاز شد، او به یک سرمایه دار تمام عیار تبدیل میگردد. فعالیت همزمان تعداد زیادی کارگر در یک رشته واحد کار و بخاطر تولید یک نوع کالا، و تحت نظارت یک سرمایه دار، از نظر تاریخی و بطور منطقی نقطه آغاز تولید سرمایه داری را شامل میگردد. (P. 302 [322]).

بنابراین در ابتدا تنها یک تفاوت کمی در مقایسه با گذشته وجود دارد، یعنی موقعی که تعداد زیادتری کارگر به وسیله یک کارگمار به استخدام در آمدند. اما یکباره تغییر و تبدیلی صورت میگیرد. تعداد زیاد کارگران از قبل ضمانت میکند که کارگمار، کار متوسط واقعی را بدست می آورد، که در مورد کارفرمای کوچک چنین تضمینی وجود ندارد و با این وجود، بایستی ارزش متوسط کار را پرداخت نماید؛ در مورد تولید کوچک، نابرابریها تا حدود زیادی در مقیاس جامعه تعدیل میشود، اما درباره یک کارفرمای منفرد، چنین امری صورت نمیگیرد. لذا قانون تولید ارزش اضافی فقط هنگامی برای یک تولید کننده منفرد تحقق مییابد که او بعنوان یک سرمایه دار تولید میکند، و کارگران زیادی را بطور همزمان بکار میگیرد — یعنی از همان ابتدا کار اجتماعی متوسط. (PP. 303-04 [322-24]).

علاوه بر آن: صرفه جوئی در وسائل تولید تنها از طریق کارکرد طولانی آنها حاصل میشود؛ انتقال مقدار کمتری ارزش به محصول به وسیله اجزاء سرمایه ثابت، تنها از مصرف آنها در

اشتراک با تعداد زیادی کارگر در پروسه کار سرچشمه میگیرد. بدینگونه است که ابزار کار، قبل آنکه خود پروسه کار دارای یک خصوصیت اجتماعی بشود، چنین ویژگی را کسب مینماید (تا این موقع پروسه های کار صرفاً پروسه های همانندی پهلوی به پهلوی یکدیگرند). (P. 305 [325].)

در اینجا صرفه جوئی در وسائل تولید فقط تا آنجا که باعث ارزان شدن کالاها و از اینرو پائین آوردن ارزش کار میگردد، مورد توجه قرار میگیرد. بررسی میزانی که این صرفه جوئی، نسبت ارزش اضافی به کل سرمایه ترقی یافته (V.S) را تغییر میدهد، در اینجا صورت نمیگیرد و به جلد سوم موکول میشود. چنین تفکیکی کاملاً با روح تولید سرمایه داری هماهنگ است؛ زیرا از آنجا که شرایط کار را بطور مستقلاً در برابر کارگر قرار میدهد، بنظر میرسد که صرفه جوئی از وسائل تولید امر مجزائی است که به او ربطی ندارد و بنابراین هیچگونه ارتباطی با روش هائی که بهره وری نیروی کار مورد استفاده سرمایه دار را افزایش میدهد، نمی یابد.

شکل کار تعداد زیادی از اشخاص، که بطور مرتب با یکدیگر و در کنار هم و در یک پروسه تولیدی واحد یا پروسه های تولیدی مرتبط با یکدیگر کار می کنند، تعاون نامیده میشود. (P. 306 [325].) (تریسی (۳۷) * (Concours des forces.

جمع کل نیروهای مکانیکی کارگران منفرد، تفاوت فاحشی با نیروی مکانیکی امکان پذیری دارد که هرگاه دست های بسیاری با هم و بطور همزمان و در یک فعالیت واحد به کار گرفته شوند، حاصل میگردد (مانند بلند کردن یک جسم سنگین، و غیره). تعاون، از همان ابتدا قدرت تولیدی را بوجود می آورد، که ذاتاً یک قدرت انبوه است.

علاوه برآن، در اکثر کارهای تولیدی، صرفاً تماس جمعی، جوئی از رقابت بوجود می آورد که راندمان کار هر نفر را بالا می برد، بطوریکه ۱۲ کارگر در یک روز کار مشترکاً ۱۴۴ ساعته، کار بیشتری ارائه می دهند تا ۱۲ کارگر در ۱۲ روز کار مجزا، یا یک کارگر در ۱۲ روز پی در پی. (P. 307 [326].)

اگر چه ممکن است بسیاری کار مشترک و یا مشابهی انجام دهند، با این وجود امکان دارد که کار فردی هر کدام، مرحله جداگانه ای از پروسه کار را نشان دهد (مثل زنجیری از افراد که قطعه ای از محصول را بیکدیگر پاس میدهند). که بدینوسیله تعاون مجدداً در کار صرفه جوئی می نماید. شبیه به همین است موقعی که یک ساختمان را یکباره از چند جانب شروع به ساختن میکنند. کارگر مرکب، یا مجتمع، دست ها و چشم هائی در جلو و پشت سر

خود دارد، و تا درجه معینی در همه جا حاضر و ناظر است. (P. 308 [327].)

در پروسه های پیچیده کار تعاون اجازه میدهد تا پروسه های ویژه تفکیک شده و بطور همزمان انجام گیرند، لذا زمان کار برای ساختن محصول کامل کاهش مییابد. (P.308 [327].)

در بسیاری از حوزه های تولید، دوره های بحرانی وجود دارند که تعداد زیادی کارگر مورد نیاز است (درو محصول، صید شاه ماهی، و غیره). در این مواقع تنها تعاون میتواند مساعدت نماید. (P. 309 [328].)

تعاون، از یکطرف عرصه تولید را گسترش میدهد و از اینرو برای پیوستگی کار در میدان کاری که در عرصه وسیعی پراکنده شده امری ضروری میگردد (مانند زهکشی، جاده سازی، سدسازی و غیره)؛ از طرف دیگر، بوسیله متمرکز نمودن کارگران در یک کارگاه (۳۸*)، باعث انقباض و کوچک نمودن عرصه میگردد، و بنابراین هزینه ها را کاهش میدهد. (P. 310 [328-29].)

در تمام این اشکال، تعاون، قدرت تولیدی ویژه روز کار مرکب، و قدرت تولیدی اجتماعی (جمعی) کار است. این یک، (یعنی قدرت تولیدی اجتماعی کار) از خود تعاون سرچشمه میگیرد. در کار اشتراکی منظم (سیستماتیک) با دیگران، کارگر محدودیت های فردی خود را بدور می افکند و قابلیت های هموعانش را گسترش میدهد.

حالا، کارگران مزدور تا وقتی که یک سرمایه دار واحد آنها را بطور همزمان به کار بگیرد، حقوق شان را پردازد و ابزار کار را در اختیارشان قرار دهد، نمی توانند به کار تعاونی پردازند. ازاینرو درجه تعاون بدین امر بستگی دارد که یک سرمایه دار صاحب چه مقدار سرمایه باشد. این ضرورت که باید مقدار معینی سرمایه وجود داشته باشد تا صاحبش را به یک سرمایه دار تبدیل نماید، اکنون به شرط مادی تبدیل پروسه های متعدد پراکنده و مستقل به یک پروسه کار اجتماعی مرکب، مبدل میگردد.

بطریق مشابه، سلطه سرمایه بر کارگر تابحال صرفاً نتیجه ظاهری رابطه میان سرمایه دار و کارگر بود؛ اکنون این امر پیش شرط ضروری خود پروسه کار میگردد؛ سرمایه دار آمیزش خود را در پروسه کار ظاهر مینماید. در تعاون، کنترل پروسه کار وظیفه سرمایه قرار میگیرد، و با این عنوان سرمایه خصوصیات ویژه ای کسب میکند. (P. 312 [330].)

در انطباق با هدف تولید سرمایه داری (یعنی خود گستری سرمایه تا حد امکان)، این نظارت در عین حال کاربرد حداکثر ممکن استثمار در یک پروسه اجتماعی کار است، و ازاینرو خصومت ناگزیر میان استثمارگر و استثمار شده را دربر میگیرد. علاوه بر آن، نظارت بر

استفاده مناسب از ابزار کار را بعهده میگیرد. بالاخره، ارتباط میان عملکردهای مختلف کارگران در بیرون از آنها قرار دارد، یعنی در سرمایه، بطوریکه وحدت خود آنها، بعنوان یک تمایل بیرونی (خارج از قدرت آنها)، به صورت حاکمیت سرمایه دار در مقابلشان قرار میگیرد. بنابراین نظارت سرمایه دار دوجانبه می باشد (۱) - به صورت یک پروسه اجتماعی کار برای تولید یک محصول؛ ۲ - به صورت یک پروسه خودگستری سرمایه)، و در شکل خود، مستبدانه است. این حاکمیت مطلق به نوبه خود اشکال ویژه اش را ظاهر میسازد: سرمایه دار، که دقیقاً خود را از انجام کار واقعی آسوده نموده، اکنون نظارت مستقیم خود را بر یک گروه سازمان یافته از کارمندان و کارمندان جزء، که بنوبه خود مزدوران سرمایه هستند، قرار میدهد. در برده داری، اقتصاددانان این هزینه های نظارت را Faux Frais* (* هزینه های زائد) به شمار میآورند، اما در تولید سرمایه داری، علیرغم آنکه به وسیله استثمار با همان عملکرد سابق فراهم آمده، علیرغم آنکه از طبیعت پروسه اجتماعی کار سرچشمه میگیرد، آنها به کودنی آن را نظارت (کنترل) تشخیص میدهد. (PP. 313 V314 [331, 332].)

رهبری صنایع، بر عهده سرمایه قرار میگیرد، درست مانند دوران فئودالی که امور لشگری و قضائی در مسند مالکیت زمین قرار داشت. (P. 314 [332].)

سرمایه دار ۱۰۰ نیروی کار منفرد را میخرد، و در مقابل نیروی کاری مرکب از ۱۰۰ واحد به دست می آورد. او پولی برای قدرت مرکب کار ۱۰۰ نفر نمی پردازد. هنگامی که کارگران به پروسه کار مرکب داخل میشوند، از قبل مالکیت بر خود را از دست میدهند؛ آنها در سرمایه ادغام میگردند. از اینرو قدرت تولیدی اجتماعی کار بعنوان قدرت تولیدی پایدار در سرمایه، ظاهر میشود. (P. 315 [333].)

نمونه هائی از تعاون در میان مصریان باستان. (P. 316 [333-34].)

در آغاز تمدن، تعاون ابتدائی در میان اقوام شکارچی، چادرنشینان، و یا در جماعت های سرخپوست بر این پایه ها متکی است: (۱) مالکیت اشتراکی وسائل تولید؛ (۲) وابستگی طبیعی فرد به قبیله و جماعت اولیه. تعاونی های پراکنده در ایام باستان، قرون وسطی، و در مستعمره های جدید، بر پایه حکمروائی مستقیم و زور و اکثراً بصورت برده داری قرار دارد. تعاون سرمایه داری، برعکس کارگر مزدور آزاد را در نظر میگیرد. از نظر تاریخی، این شیوه در مقابله مستقیم با اقتصاد روستایی و پیشه وران مستقل (چه به صورت صنف چه غیر آن)، و در این رابطه بعنوان یک شکل تاریخی متمایز و ویژه پروسه تولید سرمایه داری، ظاهر میگردد. این اولین دگرگونی است که پروسه کار در برخورد با سرمایه تجربه مینماید. بنابراین،

در اینجا خلاصه میکنیم: (۱) شیوه تولید سرمایه داری خود را بعنوان شرط تاریخی تبدیل پروسه کار به یک پروسه اجتماعی (جمعی) ظاهر میسازد؛ (۲) این شکل اجتماعی پروسه کار، خود را بعنوان یکی از شیوه های سرمایه برای استثمار هرچه پرسودتر کار، یعنی از طریق افزایش بهره وری آن، نشان میدهد. (P. 317 [335])

تعاون، آنطور که تاکنون در نظر گرفته شده، یعنی در شکل ابتدائی آن، با تولید در مقیاس بزرگتری منطبق است، اما شکل تثبیت شده مشخصه یک عصر بخصوص، یعنی تولید سرمایه داری را بوجود نمی آورد، امروزه این شکل هنوز هم وجود دارد، یعنی موقعی که سرمایه در مقیاس بزرگی عمل میکند، بدون اینکه تقسیم کار بوجود آمده یا ماشین ها نقش مهمی بعهده گرفته باشند. بنابراین، اگر چه تعاون شکل اساسی کل تولید سرمایه داری است، شکل ابتدائی آن، بعنوان یک شکل خاص (فرعی)، در کنار اشکال توسعه یافته تر آن ظاهر میگردد. (P. 318 [335])

۳. تقسیم کار و کارگاه (مانوفاکتور)

کارگاه، شکل کلاسیک تعاون که بر پایه تقسیم کار قرار دارد، از حدود ۱۵۵۰ تا ۱۷۷۰ حکمفرما بود. کارگاه از این طریق ظاهر میگردد:

(۱) یا از طریق ترکیب پیشه های مختلف، که هر یک عملی جزئی را انجام میدهند (بعنوان مثال، ساختن وسیله نقلیه)، که بدینوسیله یک پیشه ور واحد بزودی قابلیت خود را برای ساختن کل فرآورده اش از دست میدهد، از طرف دیگر کار جزئی خود را خیلی بهتر انجام میدهد؛ و به این ترتیب پروسه به تقسیم کل کار به اجزای متشکله آن تبدیل میگردد. (PP. 318, 319 [336, 337])

(۲) یا تعداد زیادی از پیشه وران که کارهای یکسان یا مشابهی انجام میدهند در یک کارگاه واحد جمع میشوند، و پروسه های جداگانه، بجای اینکه بوسیله یک کارگر بطور پی در پی انجام گیرد، بتدریج تفکیک شده و بطور همزمان بوسیله چندین کارگر انجام مییابد. (انواع سوزن و غیره) در عوض اینکه محصول نتیجه کار یک صنعتگر باشد، اکنون محصول کار جمعی از صنعتگران است که هر کدام تنها یک کار جزئی را انجام میدهد. (PP. 319-320 [337-338])

نتیجه آنها در هر دو حالت یک مکانیسم تولیدی است که اندام های آن موجودات انسانی

میباشند. شکل کار طبیعت یک هنردستی را در خود حفظ می نماید؛ هر پروسه فرعی که محصول از آن می گذرد بایستی بوسیله دست انجام پذیر باشد؛ لذا هر تحلیل (محاسبه) واقعاً علمی از پروسه تولید منتفی میگردد. هر کارگر واحد بخاطر طبیعت پیشه اش، کاملاً به کاری جزئی مجبور میشود. (P. 321 [338-39])

از این طریق، در مقایسه با پیشه ور، در کار صرفه جوئی میشود، و حتی به وسیله انتقال در نسل های متوالی، هنوز مقدار بیشتری کار ذخیره میگردد. بنابراین تقسیم کار در کارگاه با گرایش جوامع پیشین در موروثی ساختن یک حرفه مطابقت دارد. کاست ها (طبقات)، اصناف. (P. 322 [339-40])

تقسیمات فرعی ابزار از طریق وفق یافتن با کارهای جزئی مختلف – ۵۰۰ نوع چکش در بیرمنگام. (PP. 323-24 [341])

کارگاه از نقطه نظر مکانیسم (کارکرد) کل آن دارای دو وجه است: یکی صرفاً اتصال مکانیکی مصنوعات جزئی جداگانه (ساعت)، دیگری یک رشته پروسه های پیوسته در یک مصنوع (سوزن).

در کارگاه هر گروهی از کارگران، دسته دیگر را با مواد خام خود تأمین مینماید. از اینرو شرط اساسی این است که هر گروه یک سهم معین را در یک مدت معین تولید نماید؛ بنابراین یکنوع تداوم، نظم، یکنواختی و شدت کار بوجود می آید که کاملاً با آن چیزی که در خور یک تعاونی است تفاوت دارد. بنابراین در اینجا ما با قانون فنی پروسه تولید مواجه میگردیم: یعنی، کار بایستی از نظر اجتماعی، کار لازم باشد. (P. 329 [345])

نابرابری زمان لازم برای انجام هر عمل جداگانه ایجاب می نماید که گروه های مختلف کارگران اندازه و شماره های مختلفی را دربر بگیرد (در حروف چینی: چهار حروف یاب و دو حروف چین در برابر یک دستگاه). بنابراین، کارگاه یک نسبت ثابت ریاضی را برای حدود کمی اندام های مختلف کارگر مرکب (۳۹*) برقرار میسازد، و تولید تنها به وسیله به کار گرفتن ضرایب اضافی از کل گروه ها، گسترش مییابد. علاوه بر آن، تنها پس از اینکه به سطح معینی از تولید دست یافتیم، کالاهای معینی به صورت مستقل در می آیند: نظارت، حمل و نقل محصولات از نقطه ای به نقطه دیگر، و غیره. (PP. 329, 330 [346])

ترکیب کارگاه های مختلف در یک کارگاه ائتلافی هم اتفاق می افتد، اما هنوز هم این ترکیب از وحدت تکنیکی (فنی)، که تنها با ماشین ظهور میکند، برخوردار نیست. (P. 331 [347-84])

ماشین ها از همان ابتدا در کارگاه ظاهر شدند - بطور پراکنده - مانند گندم کوب، و کلوخ کوب و غیره، اما فقط چیزهائی فرعی بشمار می آمدند. ماشینی نمودن عمده کارگاه (۴۰*) به صورت کارگر مجتمع مرکب collective combined worker میباشد، که نسبت به صنعتگران دستی قدیم از درجه تکامل خیلی بالاتری برخوردار است، و اینکه در آن تمام نواقص، مثل آنهائی که اغلب بناچار در مورد کارگر جزء کار (۴۱*) بوجود می آید، بصورت کمالات ظاهر میگردد. (P. 333 [348-49]) کارگاه، تفاوت های میان این کارگران جزء کار، ماهر و غیرماهر، و یا حتی یک سلسله مراتب کامل از کارگران را بهبود می بخشد. (P. 334 [349].)

تقسیم کار. ۱. بصورت عمومی (تقسیم به کشاورزی، صنعت، کشتیرانی و غیره)؛ ۲. بصورت ویژه (تقسیم به انواع اصلی و فرعی)؛ ۳. بصورت مشروح (کارگاه های مختلف). تقسیم اجتماعی کار نیز از سرچشمه های مختلفی آغاز میگردد. (۱) از درون خانواده و طایفه، تقسیم طبیعی کار بر طبق جنس و سن، باضافه برده داری از طریق اعمال زور و به اسارت کشیدن اقوام مجاور، که باعث گسترش آن میگردد. (P. 335 [351-52]) (۲) جماعت های مختلف برحسب محل اقامت، آب و هوا، و سطح فرهنگ، محصولات گوناگونی بوجود میآورند که در جائیکه این جماعت ها با یکدیگر تماس مییابند مورد مبادله قرار می گیرند. (P. 49 [87]) مبادله با جماعات بیگانه، سپس یکی از عمده ترین وسائل متوقف ساختن گردهم آیی طبیعی خود جماعت، از طریق توسعه بیشتر تقسیم طبیعی کار، میگردد. (P. 336 [352].) بنابراین، تقسیم کار در کارگاه، متضمن درجه معینی از توسعه تقسیم اجتماعی کار است؛ از طرف دیگر، تقسیم کار در کارگاه باعث توسعه بیشتر این یک میگردد - مانند تقسیم کشوری کار. (PP. 337, 338 [352, 353].)

بخاطر همه اینها، همیشه این تفاوت میان تقسیم اجتماعی کار و تقسیم کار در کارگاه وجود دارد که باعث میشود، اولی لزوماً کالاها را بوجود بیاورد، در حالیکه در دومی کارگر جزء کار، کالا تولید نمی کند. لذا تمرکز و سازمان یافتگی در دومی، و پراکندگی و بی نظمی در رقابت در اولی بوجود می آید. (PP. 339, 341 [354, 356].)

سازمان ابتدائی تر جماعت های سرخپوست. (PP. 341, 342 [357].) اصناف (PP. 343-44 [358-59]) در حالیکه در تمام اینها تقسیم کار در جامعه وجود دارد، تقسیم کار در کارگاه، بدعت خاص شیوه تولید سرمایه داری است.

همانند تعاونی، ارگانیزم فعال کار یک شکل وجودی سرمایه در کارگاه است. ازاینرو قدرت

تولیدی که از ترکیب کار حاصل میشود، بعنوان قدرت تولیدی سرمایه متجلی میگردد. اما در هر کجا که تعاونی شیوه کار انفرادی را بطور کلی دست نخورده باقی میگذارد، کارگاه آن را دگرگون میسازد، و کارگر منفرد را زمین گیر میکند؛ او که دیگر قادر نیست مستقلاً محصولی تولید نماید، صرفاً به صورت یکی از ضمايم کارگاه سرمایه دار در می آید. تا آنجا که به مهارت های بسیاری مربوط میگردد، قابلیت های معنوی کار از بین می روند تا عرصه را برای یک نوع (مهارت) باز نماید. این یکی از نتایج تقسیم کار در کارگاه است که کارگران با قابلیت های معنوی پروسه کار، بعنوان مایملک یکنفر دیگر و بعنوان یک قدرت مسلط، رو در رو قرار میگیرند. این پروسه جدائی، که آغاز آن با پیدایش تعاونی همراه بوده و در کارگاه توسعه می یابد، در صنایع جدید تکمیل گردید، این پروسه علم را بعنوان یک نیروی تولیدی مستقل از کار جدا نموده و آن را در خدمت سرمایه قرار میدهد. (P. 346 [364]).

اشارات روشنگرانه. (P. 347 [362-63]).

کارگاه که از یک جهت، یک سازمان مشخص کار اجتماعی است، از جهت دیگر تنها یک طریقه خاص ایجاد ارزش اضافی است. (P. 350 [364]). اهمیت تاریخی آن در همانجا.

موانع تکامل کارگاه حتی در دوره کلاسیک آن عبارتند از محدودیت تعداد کارگران غیرماهر بخاطر سلطه کارگران ماهر؛ محدودیت کار زنان و کودکان بخاطر مقاومت کارگران مرد؛ پافشاری بر قوانین دوره نوآموزی تا دوره اخیر، حتی در موارد غیر ضروری؛ عدم اطاعت مداوم کارگران، از آنجا که کارگر مرکب (۴۲*) هنوز هیچگونه چهارچوب مشخص کاری مستقل از کارگران ندارد؛ مهاجرت کارگران. (PP. 353, 354 [367, 368]).

به علاوه، کارگاه قادر نبود که خودش کل تولید اجتماعی را دگرگون سازد یا حتی بر آن مسلط گردد. تکیه گاه فنی محدود آن، با خصوصیات تولیدی که خودش بوجود آورده بود، در برخورد قرار گرفت. ماشین ضرورت یافت، و کارگاه از قبل آموخته بود که چگونه آن را بوجود آورد. (P. 355 [368]).

۴. ماشین ها و صنایع جدید

الف. ماشین، آنطور که هست

انقلاب در شیوه تولید، که در کارگاه با نیروی کار شروع شد، در اینجا با ابزار کار آغاز

میگردد.

تمام ماشین آلات پیشرفته مرکب از این قسمت ها هستند ۱. مکانیسم موتور؛ ۲. مکانیسم انتقال (نیرو)؛ ۳. ابزار یا ماشین کار. (P. 357 [373])

انقلاب صنعتی قرن هجده با ماشین کار آغاز شد. آنچه که مشخصه آن را بیان می دارد این است که ابزار – در یک شکل کم و بیش اصلاح شده – از انسان به ماشین منتقل شده، و به وسیله ماشین با مدیریت انسان بکار گرفته میشود. در ابتدا مهم نیست که نیروی محرکه عامل انسانی باشد و یا یک عامل طبیعی. تفاوت عمده در این است که بشر تنها اندام های خود را بکار میگیرد در صورتیکه ماشین میتواند در محدوده معینی، هر تعداد ابزار را که لازم باشد بکار بگیرد. (چرخ طیار(۴۳)*، یک دوک؛ ژنی(۴۴)*، ۱۲ تا ۱۸ دوک).

در چرخ طیار، تاکنون نه رکاب، یعنی نیروی محرکه، بلکه دوک (نخ ریزی) است که از انقلاب صنعتی متأثر گشته است – در ابتدا هنوز در همه جا، بشر هم نیروی محرکه است و هم مراقب جریان پیشرفت کار(۴۵)* انقلاب ماشین کار برعکس، در ابتدا تکمیل ماشین بخار را به صورت یک ضرورت در آورد، و بعداً نیز آن را به انجام رساند. (PP. 361-62 [376-77])

دو نوع سیستم ماشین ها در صنایع جدید: یا به صورت (۱) همکاری ماشین های مشابه (دستگاه نیرو power-loom، ماشین بسته بندی، که کار چندین کارگر جزء کار را بوسیله ترکیبی از ابزارهای مختلف ادغام می نماید)، در این حالت هماهنگی فنی از قبل بوسیله سیستم انتقال و نیروی محرکه فراهم میشود؛ و یا (۲) سیستم ماشینی، که ترکیبی از ماشین های جزء کار مختلف است (ماشین نخ تابی spinning-mill) مبنای طبیعی این یک، تقسیم کار در کارگاه می باشد. اما بیکباره تفاوتی اساسی ایجاد میگردد. در کارگاه میبایستی هر پروسه جزء با کارگر وفق داده شود؛ در اینجا این امر دیگر ضرورتی ندارد – پروسه کار میتواند بطور مطلوبی اجزاء متشکله اش تجزیه گردد، که سپس برای اینکه در سلطه ماشینها قرار گیرد، به علم و یا تجربه متکی به آن سپرده میشود. در اینجا نسبت کمی گروه های مختلف کارگران به صورت نسبت گروه های مختلف ماشین ها تکرار میگردد. (PP. 363-66 [378-79])

در هر دو حالت کارخانه به صورت یک آدم مکانیکی بزرگ در می آید (خیلی تکامل یافته تر، یعنی در سطحی که تنها اخیراً به آن دست یافته است) و این شکل کافی آن خواهد بود. (P. 367 [379]) و کامل ترین شکل آن آدم مکانیکی ماشینی (machine-building automaton) است، که پایه های کاردستی و کارگاهی صنایع بزرگ را منسوخ نمود، و بنابراین

شکل تکامل یافته مجموعه ماشین ها را برای اولین بار بوجود آورد. (PP. 369-72 [384-86]). رابطه میان دگرگون نمودن شاخه های مختلف (صنعت)؛ تا وسائل ارتباطی. (P. 371 [383]). در کارگاه ترکیب کارگران یک ترکیب ذهنی است. در اینجا یک ارگانیزم مکانیکی تولید بطور عینی وجود دارد که کارگر آن را در مقابل چشم هایش مشاهده میکند، و اینکه تنها از طریق کار جمعی میتواند عمل نماید؛ خصلت تعاونی پروسه کار حالا به صورت یک ضرورت فنی (تکنیکی) در می آید. (P. 372 [386]).

نیروهای تولیدی که از تعاون و تقسیم کار سرچشمه میگیرد برای سرمایه هیچگونه هزینه ای در بر ندارد؛ نیروهای طبیعی: بخار، آب هم هزینه ای بوجود نمی آورند. حتی نیروهایی که بوسیله علم کشف میشوند، هزینه ای ایجاد نمی نماید. اما این نیروها تنها با وسائل مناسبی تحقق مییابند، که فقط با قیمت های سرسام آوری قابل ساختن است؛ بهمین ترتیب هزینه ماشین های کار هم خیلی بیشتر از ابزارهای قدیمی میباشد. اما این ماشین ها عمر خیلی طولانی تری دارند، و عرصه تولید بسیار بزرگتری را هم نسبت به ابزار شامل میگردند؛ بنابراین آنها در مقایسه با ابزار، نسبتاً سهم خیلی کوچک تری از ارزش را به محصول منتقل مینمایند، و از اینرو خدمات بلاعوضی که به وسیله ماشین انجام میشود (که در ارزش محصول منعکس نمیگردد) خیلی بیشتر از مورد ابزار است. (PP. 374, 375, 376 [387, 388, 390]).

کاهش هزینه از طریق تمرکز تولید در صنایع جدید نسبت به کارگاه بسیار زیادتر است. (P. 375 [388]).

قیمت کالاهای ساخته شده ثابت میکند که تا چه اندازه ماشین باعث ارزان شدن محصولات گشته، و اینکه بخشی از ارزش که به ابزار کار مربوط میشود بطور نسبی افزایش داشته اما بطور مطلق کاهش یافته است. بهره وری ماشین بوسیله میزانی که ماشین جایگزین نیروی کار انسانی میگردد، سنجیده میشود. مثال ها. (PP. 377-79 [390-92]).

با فرض اینکه یک خیش بخار جایگزین ۱۵۰ کارگر، با دستمزد سالانه ۳۰۰۰ پوند گردد، این دستمزد سالیانه نمایانگر تمام کاری که به وسیله آنان انجام گرفته نیست، بلکه فقط کار لازم را نشان میدهد — در هر صورت، آنها به علاوه کار اضافی هم انجام میدهند. اگر قیمت خیش بخار ۳۰۰۰ پوند باشد، در هر حال این بیان پولی تمام کار نهفته شده در آن است. بنابراین، اگر ماشین به میزان نیروی کاری که جایگزینش میگردد ارزش داشته باشد، نیروی کار نهفته شده در آن همیشه خیلی کمتر از نیروی کاری است که بوسیله آن جایگزین میشود. (P.

بعنوان یک وسیله کاهش قیمت محصول، ماشین بایستی کمتر از میزان کاری که جانشین اش می‌گردد ارزش داشته باشد — اما برای سرمایه، ارزش آن بایستی کمتر از ارزش نیروی کار ایجاد شده به وسیله آن باشد. بنابراین، ماشین هائی که در انگلستان به صرفه نیست، ممکن است در آمریکا با صرفه باشند (بعنوان مثال، برای سنگ خردکنی). ازاینرو، ماشین هائی که در گذشته در نتیجه محدودیت های قانونی معینی، سرمایه شان را بر نمی گرداندند، ممکن است بطور ناگهانی ظهور کنند. (PP. 380-81 [393-94].)

ب. غارت نیروی کار به وسیله ماشین

از آنجا که ماشین قدرت محرکه اش را در خود نهفته دارد، ارزش نیروی عضلانی پائین می آید، کار زنان و کودکان؛ افزایش ناگهانی تعداد کارگران مزدور از طریق به کار گرفتن اعضای خانواده که در گذشته برای دستمزد کار نمی کردند. بنابراین ارزش نیروی کار مرد، بر ارزش نیروی کار تمام خانواده تقسیم شده، یعنی، کاهش یافته است. اکنون، نه تنها بایستی چهار نفر بجای یک نفر کار کنند، بلکه بایستی برای سرمایه کار اضافی انجام دهند تا یک خانواده بتواند زندگی کند. بنابراین درجه استثمار همراه با موضوع مورد بهره کشی افزایش یافته است. (P. 383 [395].)

قبلاً خرید و فروش نیروی کار رابطه ای بین اشخاص آزاد بود؛ اکنون کودکان یا اطفال خریداری میشوند؛ کارگر حالا زن و فرزندش را میفروشد — او به یک دلال برده مبدل میشود. مثال ها (PP. 384-85 [386-97].)

زوال جسمی — اخلاقیات اطفال کارگران (P. 386 [397-98])، بهمان نسبت در کشاورزی صنعتی شده (سیستم تبه کاری). (P. 387 [399].)

تنزل اخلاقی. (P. 389 [399]) احکام آموزشی و مقاومت کارخانه داران در برابر آنها. (P. 390. [399-400].)

ورود زنان و کودکان به کارخانه، مقاومت کارگران مرد را در مقابل استبداد سرمایه بالاخره درهم میشکند. (P. 391 [402].)

اگر ماشین زمان کار لازم برای تولید یک جنس را کاهش میدهد، در دست های سرمایه به نیرومندترین سلاح برای افزایش مدت روز کار، به خیلی بیشتر از حدود متوسط آن تبدیل

میگردد. ماشین از یک طرف، شرایط جدیدی به وجود می آورد که سرمایه را در انجام چنین کاری توانا میسازد، و از طرف دیگر محرك های تازه ای برای چنین عملی ایجاد میکند. ماشین قابلیت حرکت مداوم را داراست، و تنها به وسیله ضعف ها و محدودیتهای نیروی کار انسانی کمکی اش محدود میگردد. ماشینی که در ۷ سال و نیم مستهلک میشود و روزانه بیست ساعت کار میکند، برای سرمایه دار درست به همان اندازه کار اضافی جذب میکند که ماشین مشابهی که روزانه ۱۰ ساعت کار میکند و در ۱۵ سال مستهلک میشود، می تواند جذب نماید. اما ماشین اولی این کار را در نصف مدت ماشین دوم انجام میدهد. (P. 393 [404].)

کاهش ارزش معنوی ماشین – یعنی به وسیله جایگزین شدن با ماشین های جدیدتر در بازار در این صورت هنوز کم تر به خطر می افتد. (P. 394 [404-05].) به علاوه، بدون افزایش سرمایه گذاری در مورد ساختمان ها و ماشین های اضافی، مقدار زیادتری کار جذب گردیده است: بنابراین نه تنها با طولانی شدن روزکار، ارزش اضافی افزایش مییابد، بلکه هزینه لازم برای فراهم نمودن آن نیز به همان نسبت تقلیل مییابد. تا آنجا که نسبت سرمایه ثابت به میزان زیادی برتری نشان می دهد، این امر اهمیت بیشتری خواهد داشت، مانند وضعیتی که در صنایع بزرگ حکمفرماست. (P. 395 [405].)

در اولین دوره عمر ماشین، یعنی وقتی که هنوز ماشین به صورت انحصاری است، سودها سرسام آور است، و از اینرو عطش سرمایه دار برای روز کار طولانی تر، برای طولانی ساختن بی انتهای روز کار، تحریک میشود. همراه با رواج عمومی ماشین، این سودهای انحصاری ناپدید میگردند، و این قانون اقتصادی خود را نمایان میسازد که ارزش اضافی نه از کار ارائه شده به وسیله ماشین، بلکه از کاری که به وسیله او به استخدام در آمده، یعنی از سرمایه متغیر، سرچشمه میگیرد. اما در تولید ماشینی سرمایه متغیر ضرورتاً بدلیل هزینه های زیاد آن کاهش مییابد. بنابراین در به کار گرفتن ماشین در سرمایه داری یک تضاد درونی وجود دارد: برای یک حجم مشخص سرمایه ماشین باعث افزایش یک فاکتور (عامل) ارزش اضافی میگردد، یعنی نرخ آن، و در مقابل کاهش فاکتور دیگر، یعنی تعداد کارگران را به همراه دارد. به محض اینکه ارزش یک کالای ماشینی به ارزش اجتماعی جاری کالا (غیر انحصاری) تبدیل شد، این تناقض آشکار میگردد. و یک بار دیگر در جهت طولانی نمودن روز کار قدم برمیدارد. (P.397 [407].)

اما در همان زمان، ماشین بوسیله رها ساختن کارگران جایگزین شده، و به همان نسبت از

طریق بکار گرفتن زنان و کودکان، یک جمعیت کار اضافی بوجود می آورد که بایستی آن را در معرض حکمرانی سرمایه قرار دهد. از اینرو، ماشین تمام قیود اخلاقی و طبیعی روز کار را بدور می افکند. پس این معما بوجود می آید که قدرتمندترین وسیله کاهش زمان کار، مطمئن ترین وسیله تبدیل تمام اوقات زندگی کارگر و خانواده او به زمان کار در دسترس، برای گسترش ارزش سرمایه است. (P. 398 [408].)

قبلاً ملاحظه نموده ایم که چگونه در اینجا عکس العمل اجتماعی از طریق تثبیت روز کار متوسط ظاهر میگردد؛ بر این اساس حالا مسئله تشدید کار بوجود می آید. (P. 398 [408].) ابتدا با افزایش سرعت ماشین، شدت کار، به همراه طولانی شدن روز کار، افزایش مییابد. اما بزودی به نقطه ای میرسد که این دو یکدیگر را دفع مینمایند. معهذا موضوع محدود شدن زمان کار با این مسئله متفاوت است. شدت کار، در طول ۱۰ ساعت تنها میتواند آن مقدار کار انجام دهد که در حالت عادی در ۱۲ ساعت یا بیشتر صورت میگیرد، و حالا روز کار فشرده تر، روز کاری به شمار می آید که به درجه بالاتری از شدت ارتقا یافته، و کار نه فقط با مدت انجامش، بلکه با شدتش سنجیده میشود. (P. 400 [409].) بنابراین، در ۵ ساعت کار لازم و ۵ ساعت کار اضافی، همانقدر ارزش اضافی میتواند حاصل گردد که در ۶ ساعت کار لازم و ۶ ساعت کار اضافی، با شدت کمتری بدست آمده است. (P. 400 [410].)

کار چگونه شدت مییابد؟ در کارگاه این موضوع ثابت شده (note 159, P. 401 [411, footnote 1]). بعنوان مثال سفالگری و غیره، که صرفاً کاهش مدت روز کار کفایت تا بهره وری را به میزان زیادی افزایش دهد. در کار ماشینی این نکته بسیار قابل شک است. اما اثبات گراند (R. Grönder). (PP. 401-02 [411-12].)

به محض اینکه روز کار تقلیل یافته صورت قانونی مییابد، ماشین به صورت یک وسیله مکیدن کار فشرده بیشتر از کارگر در می آید، حال یا با سرعت بیشتر، و یا از طریق افزایش تعداد دست هائی که با ماشین در ارتباطند. مثال ها (PP. 403-07 [412-16]). شواهدی بر اینکه افزایش ثروت و گسترش کارگاه دست در دست یکدیگر به پیش می روند. (PP. 407-09 [416-18].)

ج. کارخانه در شکل کلاسیک (تاریخی) آن

در کارخانه، ماشین بر بکار گرفتن مناسب ابزار نظارت می نماید؛ بنابراین تفاوت های کیفی کار که در کارگاه بوجود می آید، در اینجا منسوخ میگردد؛ کار بیشتر و بیشتر در یک سطح قرار میگیرد؛ و حداکثر، اختلافاتی در سن و جنس محصول بوجود می آید. تقسیم کار در اینجا توزیع کارگران در بین ماشین های تخصصی است. تقسیم در اینجا تنها در بین کارگران اصلی که واقعاً به وسیله ابزار به کار گرفته میشوند، و کارگران مأمور تغذیه دستگاه (این نکته فقط برای «مول mule» * نوعی ماشین نخ تابی * صحت دارد، و بندرت در باره «تروستل throstle» * نوعی ماشین ریسندگی پشم و نخ * و حتی هنوز کمتر از آن در مورد «دستگاه اصلاح شده نیرو "Corrected powerloom" صدق میکند، به اضافه سرپرستان، مهندسين، متصدیان سوخت کوره، مکانیک ها، نجاران و دیگران، یعنی طبقه ای که تنها از خارج در کارخانه تمرکز یافته، صورت میگیرد. (Pp. 411-12 [420].)

ضرورت وفق یافتن کارگر با حرکت مداوم یک آدم مکانیکی، نیازمند آموزش از دوران کودکی است، اما به هیچوجه بدین معنی نیست که یک کارگر مجبور باشد مثل کارگاه، تمام عمر، خود را به یک کار جزئی زنجیر نماید. تغییر کارکنان میتواند در باره یک ماشین صورت بگیرد (سیستم جایگزینی)، و بخاطر اینکه برای یادگیری به کوشش ناچیزی احتیاج است، کارگران میتوانند از یک نوع ماشین به نوع دیگری منتقل گردند. کار این کارگران یا خیلی ساده است و یا اینکه بیش از بیش بر عهده ماشین قرار میگیرد. معهذاً، در ابتدا، تقسیم کار کارگاهی بطور سنتی پابرجا میماند، و خود این نکته به سلاح نیرومندتری برای استثمار بوسیله سرمایه تبدیل میگردد. کارگر برای تمام عمر به پاره ای از یک ماشین جزء کار مبدل میشود. (P. 413 [422-23].)

تمام تولید سرمایه داری، تا آنجا که نه تنها یک پروسه کار بوده بلکه همچنین پروسه ای برای گسترش ارزش سرمایه نیز هست، این نکته را در اشتراک دارد که این کارگر نیست که ابزار کار را به خدمت میگیرد، بلکه برعکس، ابزار کار، کارگر را به استخدام در می آورد؛ اما تنها از طریق ماشین است که این انحراف واقعیت فنی و قابل لمس مییابد. ابزار کار، در تبدیل خود به آدم مکانیکی، خودش در مقابل کارگر می ایستد، در طول پروسه کار، بعنوان سرمایه، بعنوان کار بی جان مسلطی که نیروی کار جاندار کارگر را تا به آخر می مکد. همینطور است قدرتهای معنوی پروسه تولید، مانند سلطه سرمایه بر کارگر...

مهارت جزئی فردی که متصدی ماشین بروز میدهد، بعنوان یک چیز بسیار کوچک و فرعی در کنار علم، نیروهای طبیعی عظیم و توده اجتماعی کار که در سیستم ماشین ها نهفته شده، ناپدید میگردد. (PP. 414, 415 [423].)

انضباط سربازخانه ای کارخانه، نظامنامه کارخانه. (P. 416 [423-24].)

شرایط مادی (جنسی) کارخانه. (Pp. 417-18 [425-27].)

د. مبارزه کارگران بر علیه نظام کارخانه و ماشین

این مبارزه که از پیدایش روابط سرمایه داری وجود دارد، در ابتدا به صورت شورش بر علیه ماشین بعنوان پایه مادی شیوه تولید سرمایه داری ظاهر میگردد. کارگاه های نواربافی. (P. 419 [427-28]) لودیت ها (کارگران خرابکار ماشین). (P. 420 [428-29]) کارگران تنها بعدها وسائل مادی تولید را از شکل اجتماعی استثمار خویش تمیز میدهند.

در کارگاه، تقسیم پیشرفته کار ظاهراً وسیله ای برای جانشینی کارگران بود. (P. 421 [429].) (انحراف در کشاورزی، جابجائی (P. 422 [430]) اما در سیستم ماشینی، کارگر واقعاً جابجا میشود؛ ماشین مستقیماً با او رقابت میکند. بافندگان کارگاه های دستی (P. 423 [431]) همینطور در هندوستان (P. 424 [432]) این عمل بطور مداوم صورت میگیرد، زیرا که ماشین دائماً عرصه های جدیدی از تولید را تسخیر میکند. شکل متکی به خود و بیگانه ای که تولید سرمایه داری به ابزار کار در مقابل کارگر می بخشد، به وسیله ماشین به صورت یک دشمنی کامل در می آید — ازاینرو، اکنون شورش کارگران، نخست بر علیه ابزار کار صورت میگیرد. (P. 424 [432].)

شرح جانشینی کارگران به وسیله ماشین. (Pp. 425, 426 [433, 435].) ماشین بعنوان وسیله ای برای درهم شکستن مقاومت کارگران در برابر سرمایه از طریق جانشینی آنها. (Pp. 427, 428. [435, 37].)

اقتصاد لیبرالی مدعی است که ماشین، در همان موقعی که جانشین کارگران میشود، سرمایه ای را که میتواند این کارگران را به کار بگیرد، آزاد میسازد. معهذا، برخلاف این ادعا، هرگونه به کار گرفتن ماشین، سرمایه را محبوس نموده و باعث کاهش سهم متغیر آن و افزایش جزء ثابت میگردد؛ بنابراین، این عمل آنها میتواند ظرفیت سرمایه برای استخدام را محدود نماید. درواقع — و این چیزی است که مورد نظر این مدافعین سرمایه داری) نیز هست

— بدین طریق، سرمایه آزاد نمی گردد، بلکه وسایل معیشت کارگران جابجا شده آزاد میشود؛ کارگران از وسایل معیشت خود بریده میشوند، مدافع (سرمایه داری) این را بدین نحو شرح می دهد که ماشین وسایل معیشت را برای کارگر آزاد میکند. (Pp. 429-30 [438-39]).

این نکته باز هم گسترش می یابد (Pp. 431-32 [439-41]):

تناقضات خصومت آمیزی که از استخدام ماشین به وسیله سرمایه دار جدائی ناپذیر است، برای مدافعين وجود ندارد، زیرا که خوستگاه آنها از درون روابط با ماشین نیست، بلکه آنها از طریق استخدام به وسیله سرمایه دار مالک ماشین ظهور می نمایند. (P. 432 [441]).

گسترش مستقیم و غیر مستقیم تولید به وسیله ماشین، و ازاینرو امکان افزایش تعداد کارگرانیکه تاکنون به استخدام در آمده اند. معدنچیان، برده ها در مناطق پنبه کاری، و غیره. از طرف دیگر، جابجائی اسکاتلندیها و ایرلندیها به وسیله گوسفندان، برای تأمین نیازمندیهای کارخانجات پشم بافی. (Pp. 433, 434 [443, 444]).

ماشین، تقسیم اجتماعی کار را، بسیار فراتر از آنچه کارگاه به انجام رسانید، به پیش میبرد. (P. 435 [444]).

ه. ماشین و ارزش اضافی

اولین نتیجه کاربرد ماشین. افزایش ارزش اضافی همراه با افزایش حجم محصولاتی است که این ارزش در آنها نهفته شده و طبقه سرمایه دار و وابستگانش به وسیله آنها زندگی میکنند، و ازاینرو افزایش تعداد سرمایه داران؛ تقاضای جدید برای کالاهای تجملی همراه با وسائل ارضاء این نیازها. تولید کالاهای تجملی توسعه مییابد. همنطور وسایل ارتباطی (که در هر صورت، در کشورهای پیشرفته تر تنها نیروی کار کوچکی را جذب می نماید) (شواهد (P. 436 [445])— و بالاخره، طبقه پیشخدمت ظهور میکند، یعنی بردگان خانگی جدید، که مواد خام آن به وسیله آزاد ساختن کارگران تأمین میگردد.

تضادهای اقتصادی. (P. 437 [446]).

امکان افزایش مطلق حجم کار در یک رشته فعالیت اقتصادی بخاطر ماشین ها، و کیفیات این پروسه. (Pp. 439-40 [449]).

انعطاف و ظرفیت بی حد و حصر برای گسترش ناگهانی صنایع بزرگ به درجه بالائی از تکامل آن. (P. 441-51 [441-51]) عکس العمل در کشورهای تولید کننده مواد خام. مهاجرت بعلت رها

شدن کارگران تقسیم بین المللی کار میان کشورهای صنعتی و کشاورزی – تناوب دوره های بحران و رشد اقتصادی. (P. 442 [451]) در این پروسه گسترش (صنایع) کارگران به عقب و جلو پرتاب میشوند. (P. 444 [454])

مدارک تاریخی راجع به این موضوع. (Pp. 445-49 [455-59]) جایگزینی تعاونی و کارگاه به وسیله ماشین (و مراحل حد واسط آنها، (Pp. 450-51 [459-60]) همچنین جابجائی مؤسساتی که با خط مشی کارخانه تطبیق نمی کنند، و بخش های صنعتی در جهت انطباق با روح صنایع بزرگ – صنایع خانگی، بعنوان بخش خارجی کارخانه. (P. 452 [461]) در صنایع خانگی و کارگاه های مدرن استثمار هنوز بنحو بیشرمانه تری نسبت به کارخانه صورت میگیرد. (P. 453 [462]) مثال ها: چاپخانه های لندن (P. 453 [462-63])، صحافی کتاب، (rag-sorting) (P. 454 [463]) آجرسازی (P. 455 [463-64])، کارگاه های مدرن بطور کلی. (P. 456 [65]) صنایع خانگی: تورسازی (Pp. 457-59 [466-68])، حصیریافی (P. 460 [468-69]) تیدیل به تولید کارخانه ای همراه با دست یابی به بالاترین حد ممکن استثمار: قلابدوزی لباس به وسیله ماشین خیاطی (Pp. 462-66 [470-74]) افزایش سرعت این دگرگونی بوسیله اقدامات جابرا نه کارخانه، که نقطه پایانی بر سنت قدیمی تولید، که بر پایه استثمار نامحدود قرار داشت، نهاد. (P. 466 [475]) مثال ها: سفالگری (P. 467 [475-76])، کبریت سازی (Pp. 468 [476]) بعلاوه تأثیر کار کارخانه بر کار نامنظم، که از عادت بی نظمی کارگران، و به همان اندازه تغییر فصول و آداب و رسوم، ناشی میشود. (P. 470 [478]) کار زیاده از حد به همراه بیکاری که در صنعت خانگی کارگاهی بعلت تغییر فصل اتفاق می افتد. (P. 471 [478-79]) احکام بهداشتی کار کارخانه. (P. 473 [480-81]) احکام آموزشی (P. 475 [482-83]) اخراج کارگران صرفاً به دلیل سن. به محض اینکه کارگران خردسال رشد میکنند و دیگر بدرد نمی خورند، یعنی دیگر نمی توانند با دستمزد یک کودک زندگی کنند، در حالیکه هیچ نوع حرفه دیگری هم بلد نیستند، اخراج میشوند. (P. 477 [484-85]) زائل گشتن پندارهای خرافی و تحجر سنتی کارگاه و کاردستی بوسیله صنایع جدید، که پروسه تولید را به کاربرد آگاهانه نیروهای طبیعت تبدیل می سازد. از اینرو، این شکل به تنهایی در مقابل تمام اشکال پیشین انقلابی است. (P. 479 [486-87]) اما بعنوان یک شیوه سرمایه داری، تقسیم کار متحجر را برای کارگر باقی می گذارد، و از آنجا که روز به روز مبناهای پیشین را دگرگون میسازد، کارگر را درهم می شکند. از طرف دیگر، در همین نکته، در این تغییر ضروری فعالیت های یک کارگر معین، شرط دارا بودن ذوق و استعداد تا حد

ممکن و امکان انقلاب اجتماعی، نهفته است. (Pp. 480-81 [487-88]).

نیاز به گسترش قانون کارخانه به تمام بخش‌هایی که بر مبنای آن کار نمی‌کنند. (P. 482 ff.)

(P 486 ff [495-503].) (یادداشت، (P. 485 [493]) ۱۸۹۷ تصویب نامه

اثر متمرکز کننده تصویب نامه‌های کارخانه؛ تعمیم تولید کارخانه‌ای و ازاینرو شکل کلاسیک تولید سرمایه‌داری؛ تشدید تضادهای درونی آن، پرورش عناصری برای واژگونی جامعه کهنه، و پایه‌هایی برای شکل گرفتن جامعه نو. (Pp. 488-93 [498-503].)

کشاورزی. در اینجا بیکار ساختن کارگران بوسیله ماشین حتی شدیدتر است. جانشینی دهقان بوسیله کارگر روزمزد. تشدید تضاد میان شهر و ده. پراکندگی و ضعیف گشتن کارگران روستائی، در حالیکه کارگران شهری متمرکز می‌گردند؛ ازاینرو دستمزد کارگران کشاورزی به حداقل کاهش مییابد. در همان حال غارت زمین: نقطه اوج شیوه تولید سرمایه‌داری در غلبه یافتن بر منابع کلیه ثروت ها است: یعنی زمین و کارگر. (Pp. 493-96 [504-07].)

بخش پنجم

بررسی‌های بیشتری درباره تولید ارزش اضافی*

) در اینجا دستنویس قطع میشود. — مؤلف.

* زیرنویس‌ها

(۲۶*) "general relative form of value"

(۲۷*) سوخت و ساز، تحولات بدن موجود زنده برای حفظ حیات.

(۲۸*) یعنی مقدار طلای لازم که بعنوان وسیله گردش عمل کند. (م)

(۲۹*) سیزیف: پادشاه خسیس و مکار «گرنه». فرزند «اولیوس» که در عالم اسفل محکوم به غلتانیدن سنگ بزرگی ببالای کوه بوده در حالیکه سنگ مزبور دوباره غلتیده و به دامنه کوه می‌افتاد و او می‌بایستی عمل خود را تکرار کند. (م)

(۳۰*) نوعی مؤسسه که در آن چک های بانک ها و اشخاص مختلف را مبادله می نمودند _ تصفیه میکردند.

(۳۱*) یعنی M-C-M در مقابل C-M-C (م)

(۳۲*) منظور صاحبان کالای نیروی کار است. (م)

(۳۳*) مثل محصولی که یک پیشه ور برای گذران زندگی تولید می نماید. (م)

(۳۴*) پوند، واحد وزن انگلیسی معادل ۴۵۳/۶ گرم.

Edwardian (۳۵*)

Quesnay, Francois (1694-1774) (۳۶*)

Destutt de Tracy, Antoine (1754-1836) (۳۷*)

(۳۸*) مانند یک کارگاه ساختمانی. (م)

(۳۹*) در قسمت (۲_ تعاون) توضیح داده شد. (م)

(۴۰*) مجموعه ای از ماشین ها که به صورت زنجیری کار می کنند و مجموعاً محصول واحدی را تولید می نمایند. (م)

(۴۱*) کارگر که تنها یک قطعه جزئی از محصول را تولید میکند. (detail wroker) (م)

(۴۲*) در اینجا منظور کارگر مرکب غیرماشینی است. (م)

(۴۳*) چرخ طیار = (spinning Wheel).

(۴۴*) ژنی = (jenny), هر دو ماشین های نخ ریزی هستند. (م)

(۴۵*) مثل کوزه گری که با پایش چرخ کوزه گری را میچرخاند و با دست کوزه میسازد. (م)

﴿ادامه دارد﴾